سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب کنز اللغات

مولف محمد بن عبدالخالق بن معروف محشی

شارح مترجم

تاریخ تحریر ۱۲۶۸ هـ ق نوع خط نستعلیق تعداد سطر ۲۳

نام کاتب رستم بن حق ویردی

موضوع لغت زبان فارسی عدد اوراق ۱۳۵

طول ۳۴/۵ عرض ۲۲ شماره عمومی ۳۳۴۴۲

وقفی آقا محمدی نرجس خاتون حاجی تاریخ وقف مهر ۱۳/۵

ملاحظات

ناقص الاول ـ نسخه آسیب دیده از رطوبت و تخریبهای انسانی

جلد بسیار فرسوده، حاشیه اوراق ابتدای بریده شده و ادوات انتهای

زیر اثر رطوبت مخدوش و مقداری از نوشته ها از بین رفته است

کنز اللغه

و مچو نانرا از غایت زیادتی از آتش زنه بیرون آوردن توثیث نقش و نگار بسیار کردن چیزیرا یا جامه را توقیت اندازه
کردن و فرمودن و کسی را وقتی کردن توفیه بتمام دادن و نیک وفا کردن توقیه بقاف نگاه داشتن تحت توثیة
والی کردانیدن و دوری کردن از کسی و دشت بکرانیدن چیزی باتخم خریده باشند بکسی فروختن تثنیه دو کردانیدن چیزی را
و مثنا کردن کلمه را و ثنا کردن کسی را تجبیه برصورت رکوع کننده ایستادن تعبیه و تعبئه لشکر بترتیب داشتن
و آراستن برای جنگ و ساختن و بوی خوش آمیختن تکبیه نیک ساختن چیزی ببوی خوش تکنیه کسی را کنیت نهادن
و کنیه کسی کفتن تلبیه و تلبئه لبیک کفتن در جواب تلقیت چیزی پیش کسی آوردن و بخشیدن کوالعم و تقیم
نقرة و سرور را ای طعام تهنیة منسوب کردانیدن بجزی تشتیة پسندیده بودن چیزی برای زمستان تعنیة دختر
بخانه نشاندن تا بیرون نرود و با کودکان بازی نکند و مستور داشتن دختر ترجیت امید داشتن و کسی را امیدوار کردانیدن
ترجیت بزاء منقوطه روزگار گذاشتن و براندن تشجیه کسی را اندوهگین کردن تخفیه رها نیدن در موضع بلند افکندن و بر تعبیه
ایزد آفت قوله و نخیک بیدنک تنجیه حرف را بجا کردن تنجیه قربان کردن در روز اضحی و چاشتگاه چرانیدن گوسفند در چاشتگاه
بر بریدن کاه و شاخ و ترکی و آهستگی نمودن در کار تفخیه توابل در دیک کردن تخجیه بجیم و خا جنبانیدن چیزی را و سیل کردن تزجیه
رد ابر کسی افکندن تعدیه در گذرانیدن و فعل ماضی را متعدی کردانیدن تغذیه غذای چاشت دادن تغذیه بغذای نو دادن
کفتن تندیه تر و نمناک ساختن و از آب خوردن شتر باز آمدن تبریة تا آن در چاره کردن چراگاه تغذیه بذال منقوط
طعام دادن و پروردن و بول کردن سگ و دیگر سباع و در آب بریدن بول تقذیة بقاف و ذال خاشاک از چشم بیرون
آوردن تثریة تر کردن تقدیة دست بر هم زدن تقریة گوسفند و گاو نادوشیده تا شیر بسیار در پستان ایشان جمع شود
تذریة خاک معدن زر را کاویدن برای طلب و دفت زدن تخم و مثل آن و بریدن پشم گوسفند و چیزی از پشم برشت او گذاشتن
تا بآن ساخته شود و سودن حب و نبث کسی تزنیة زانی خواندن کسی را تعریة برانگیختن و خو کردن تغریه بسریش چسبانیدن
و سریش کردن تعزیة جزع کردن تنزیة بر جهانیدن تدسیة پنهان کردن و کم نام کردن تطنیة معالجه طنا کردن و طنا جنبیدن
پیرزنان به پهلو از غایت تشنگی تقصیة بصاد غیر منقوطه راندن و جدا کردن گوشت از استخوان تقضیة بقاف و ضاد قاضی
کردانیدن و تمام گذاردن حاجت تخشیة بشبانگاه آوردن چیزی تنشیة فراموش کردانیدن چیزی تحشیة حاشیه کردن جامه را و حاشیه
نوشتن کتاب را تخشیة ترسانیدن تغشیة بتخت نیت کردن و نا پیدا کردن و بصلاح آوردن چیزی بعد از فساد آن تغشیة
تیر بر هوا انداختن البته بر رفتن مرغ در هوا تعشیة کسی را طعام شام دادن تغشیة پوشانیدن تمشیة رفتن و

و بر زبان در آمدن و کار گذاردن و داد متعدی و لازم آمده است ترضیة خوشنود کردن تعضیة لغة عضو عضو کردن
که لا تعضیة فی میراث و مراد این تعضیة عضو عضو کردن چیزیست که چون درستی زیان باشد مثل کارد و شمشیر و حیوان و مانند آن تغطیة بر گما
از کسی و ارکون و دوشتن از خطا است نه از خطا تغطیة پوشانیدن تنقیة یکی بر دیگر نهادن تصفیة صافی و پاک کردن
تقفیة چیزی در قفای چیزی داشتن کقوله تعالی ثم قفینا علی آثارهم و باقی فیه آوردن سخن تبقیة باقی داشتن و ترقیة بلند کردن
و بر بالا بردن تسقیة یک آب دادن تشکیة رنج و گله رسانیدن من شرح الموجز تنقیة پاک کردن تبکیة گریستن و گریانیدن تزکیة
کلو بریدن و تیز کردن آتش و بیرون شدن وحش سال ... تزکیة زکوة دادن و زکوة ستاندن و پاک کردانیدن
کقوله تعالی و یزکیهم بها ای تطهرهم بها و ستودن کقوله تعالی و لا تزکوا انفسهم ای تمدحوا هن تبلیة کهنه کردن و پوشانیدن تخلیة آزاد کردن
و در کسی نشاندن تخلیة خالی کردن و رها کردن تنمیة رسانیدن خبر و سخن بر ده شروف و ... بر آتش نهادن تا آتش افروخته شود و افزا
دادن ترغیة کف کردن آب و شیر و مثل آن تدلیة کسی را بحیله در کاری داشتن و چیزی را فرو گذاشتن تسنیة عیش خوش دادن و عیش خوش
فرمودن و خوشی دادن و بر بردن اندوه از دل کسی و بیرون کشیدن سلاه و شتر ماده و سلاه در کتب ... تقفیة بقاف ...
و اکول تصلیة نماز کردن و بر حضرت رسالت پناه صلعم درود فرستادن و در آتش در آوردن و راست کردن چوب با آتش تطلیة بیمار پرستی
کردن و دارو مالیدن بر جای تعلیة بلند کردانیدن تملیة بسیار مدت برخورداری دادن تدمیة خون آلود کردن و خون بر آوردن و خوش
رنگ کردن چیزی را تسمیة نام نهادن تسنیة بلند کردانیدن و کشودن تعمیة کور کردن و پوشیده کردن تغنیة خانه را سقف کردن و چیزی
بالای چیزی پوشانیدن تبنیة بنا کردن تعنیة رنجانیدن تغنیة ... سرود گفتن تقنیة کار بر کردن تمنیة در آرزوی چیزی
انداختن کسی را تشهیة در شهوت آوردن کسی را گفتن ترا م اشتهاست تاهم تخویة روی بر زمین خفتن چنانکه شکم بر آن نهاده شود
و بهایان طریق سجود کردن و فرو هشتن مرغ ... بر خوردن و خوید ساختن برای زن در ولادة و خوید یک نوع طعامیست تندیة نو بر آوردن
شیر دهش و آواز کردن شتر ... بر آوردن ابر و کرد بر کردیدن سنگ در زمان ترویة سیراب کردن در کاری اندیشه کردن و کسی را شعر
خواندن فرمودن تسویة راست کردن و تمام کردن و تمام آفریدن و برابر کردن تثویة بریان کردن و بریان دادن تقویة بر دادن
شتر نر برای آبستن و خوشانیدن شیر کوسفند در پستان تا فربه کند تقویة یکی قوة یعنی ... رنگ کردن چیزیرا تقویة ...
کو اهیدن تلویة ... تنویة کسی را بانیت او کذاشتن ... خندانیدن و قصد کردن و اعتماد کردن ... و جای
دادن و ... است و ... تعزیة ... علم تکلیة ... کردن تحلیة حلال کردن و درست کردن ...
عرب هذا تحلة القسم یعنی لم افعل هذا الا بقدر ما احللت به یمینی و قال النبی صلعم لا یموت للمؤمن ثلثة اولاد فتمسه النار الا تحلة

القسم

و ما در ندیکی وادن و سلام کردن بر کسی تزکیة چیزی را ... چیزی کوبیدن تسئیة پراکنده کردن تعقیت لغة خرد و مرد
کردن تعقیت روغن را و عطریات را خوشبو کردانیدن تا تیة راه آب باز دادن تا خیة برای شتر آخیه ساختن و آخیه جاییست که اسپ را در بند
تاتیة رسانیدن و قرض گذاردن تا ربیة آتش بلند کردن و میان مردم و حیوانات الفت افکندن تا لیة تقیر کردن تا بیتة جزم ...
تمیثة نشان کردن در کمانیدن تلذیة نیک ... شتر تخبیة پنهان کردن وزن را در پرده داشتن تثنیة ... تلجیة ...
کاری داشتن تطریة و تظریة پروردن و تازه کردن تعنیة کشیدن چیزی چنانکه کسسته شود تشنیة ... و فرمان دادن و بر وردان
و افزایش کردن ... تثریة بزار کردن تجریة دلیر کردانیدن تهریة کوشت را رنگ کردن تجزیة پاره پاره کردن تزنیة
بسیار زیان و مصیبت شدن و بزرگوار و خیر مند کردانیدن و نفع و خیر کردن تتلیة کاهل کردن کسی را یا حیوانی را تخلیة بنا منسوب کردن
تزنیة کار بر کسی تنگ کردانیدن و تنگ کردن تشئیة کسی را بر کاری داشتن تلزیة تشنه کردانیدن تکنیة کنیت کردن شیر در دوشیدن کی
دیر ون آمدن ... از آن شتر و بر بالای آب ایستادن شیر تخنیة کنار رنگ کردن ترفیة کسی را بالرفاء و البنین گفتن و در وقت نکاح
کودن رفا بمعنی اتفاق است که بعد از این بیان میشود ... تکلیة از آب ... شیر و غیر آن تقفیة ... کرد خیدن تعقیة
شاخهای دکور کردانیدن تهنیة مبارکباد گفتن و ... توضیئة کسی را آب وضو دادن و پاک کردن توطیئة کستر انیدن و پامال
کردن و نرم کردن تودیة هلاک کردن و راست کردن زبان و غیر آن توریة انداختن شتر را که بخورد او پر کردن ظرف و چیک و مثل آن
بچیزی تولیئة ... وادار کردانیدن و روی و اکردن و پشت بر کردانیدن و چیزیرا بآنچه خریده شده بیکی فروختن تثویة جای کردن و جای
دادن کسی را و کسی را بجای فرود آوردن و راست کردن تیزه بوی چیزی تشویة کسی را گفتن که بر گوی تذبیة کوشت را بر آتش
تقبیة ... تقیئة قی آوردن تهیئة ساختن من باب التفعیل تثبت درنگ کردن و بجای آوردن تعنت خطا و سهو
کسی جستن تزنت آراستن عروس تعلث ... کار تلفت التفات کردن یعنی ... تحرک
بجا، منوط کم کردن تمرغت یعنی ترنم است یعنی ... واو ... زیاده است تنث ... مرد ... زن ... بزرگ
زاده اندک مال را تقوت ... تنشت ... تعنت ریزه ریزه شدن من باب التفاعل تخافت با هم دیگر
راز گفتن تهافت پیاپی افتادن تفاوت چیزی را دوری افتادن با چیزی تماوت خود را مرده نمودن و خود را ... کشیدن از ...
از جهت پارسا نمودن ... و ریاکات ... تا فرو بردن و پاشیده شدن من باب التفعلة تتمتة زبان در پیچیدن
تا منی در کفتن ... تبغوث ... بیان کردن یعنی بلغتی دیگر تقعقعة
کنه کهنه شدن و بجور کسیدن کسی را و با آرام کردن و در کل ... تکتکة پامال کردن چیزی را چنانکه شکسته شود تو بلیة

توابل در دیگ طعام کردن تقتقة از کوه فرود آمدن تاءتاءة تردد کردن در کفش تحتحة حکایت از صو[ت]
تبعة جهد کوشش کما جاء فی الحدیث فی التبعة ثاث تقدة بکسر تا و فتح دال گشنیز توتة ثمره سیار کو تیثة نیز [illegible]
تتائیه یار شد مال مین و او جمع تبع است تقوة بکسر فا حالی که زیر بینی بر لب بالای است تکة بند شلوار تکاءت آنکه بسیار تکیه
کند و تکیه بر او تکیه کنند تقتة سبعی است مانند یوز یا گربه و در مثل است که هو اغنی من التقة ای الزفه و درفه کلامات زیرا که سبع کلانی خود
توله بکسر تا رقی و تلطف دل فریب توله سحی زمان ترعیبة پاره از کوهان شتر تریزیة جامه ایست منسوب بتریز که نام
شخص است تریزیات جمع تودیة چوبها که بر پستان شتر بندند تا بچه او شیر نخورد ترعة در بوستان و در چه و دهنهای جویهای
خورد که در میان مزارع پیدا و او معود جمع آمده است و معنی اول است قول رسول الله منبری هذا ترعة من ترع الجنة ترکة باز
گذاشته مرده تهنیة جمع سماکاه آب در صحرا ترجمة یعنی کرمان لغتی دیگر باشد توءة بتفسیر را حاجب و خرد است تارورة [illegible]
و غلاف دل موضعه تنوفة و تنوفیة بیابان تحت زیر تسبغة زرهی که در دن کلاه خود باشد تبعة بکسر با و تباعة بکسر تا و فتح با
عقوبت کوت حیوانات و ضعیفان مردم تحذث که در قرآن آمده است یعنی الحذت است ترتبة راه خورد غیر جاده و جز با[طل]
ترهات جمع تابیات خوانده کلان و بیروان تهامة و تهامة شهریست در عربستان تغایت کرم تیمیة بکسر تا گوسفند
ماده که در خانه نگهدارند و دوشند و چرا نبرند توثت درختیست که از برگ او کرم ابریشم می پرورد توریة روشنی دلی بی کرمی سی
فرود آمده است تهمت دروغ تهلکة هلاک شدن تکلة عاجز و کار خود بکسی واگذارنده تخمة طعام ناگوارنده تخامت
جمع ترة کینه و خشم ترات جمع تارة یکبار ترنوت شتر رم سده تتبت نام ولایتیست من موجز تا ترنة جاذبه تلقارة [illegible]
بسیار لقمه فرو برنده ترعبة و ترعیة بضم تا و کسر تا چرانیدن ترعاعة آنکه شتر را نیکو چراند ترثرة آب دکیست ترکت سر پا[ی]
تقصارة کنوع کون بند و قلاده است تلعابة مرد بسیار بازی تلعة جوی آب که از بلندی به نشیب آورده باشند و زمین بلند و زمین پست
و زمین نشیب و این از لغات الاضداد است ترقوة چنبر گردن ترتبة استخوان سینه تحیة درود و سلام تبذرة بکسر تا کودی که مال خود را تلف
کند و اسراف کند ترتبة ترشت و بادی که از خاک آید و نام گیاهی است تربات جمع تربة خاک ترتبة بضم تا بوزن المرة نام بیابانیست تلنة
و تلنة و تلونت حاجت در لک تلیة بفتح تا و تلادة بضم تا بقیة قرض توء و ءة عیب تومة دانه که از نقره ساخته باشند مانند در ترکة
کلاه خود ترکیة خایه شتر مرغ که شتر مرغ گذاشته باشد از او پیدا نا کرده باشد و حاجت نکنند و ناکاره و گذاشته باشند و کسی نکاح نکند
تذکرة پند [illegible] تفث در مکة معظمه شارب کردن و سر تراشیدن و موی بغل کندن
و ثابت زنار ترشدن و ناخن گرفتن و کشتن شتر [illegible] تثلیث سه کرده کردن و سه کرفتن و سه گفتن سه کون و سه یکی کون

ومجوا ازعطا

ومجوا از عطا که آن رملت گونه تحدیث خبر کردن و حدیث گفتن تدمیث نرم کردن تربیث باز داشتن از حاجت و جدا کردن
تشعیث پراکنده کردن توریث کرنه کردن تلبیث درنگی کردن یعنی کاهلی کردن تنقیث شکافتن تحنیث در آوردن چیزی
در با لطف کوشیدن خیک آب و از آن طرف آب خوردن توریث میراث دادن تغویث و اغوثاه گفتن یعنی که ای مردم فریاد برسید
تلویث تیره کردن آب و آلوده کردن تدمیث رام کردن چیزی و درست کردن راه تعییث طلب چیزی نادیده جستن تثبیث و تأنیث
حدیث انکار کردن تحثیث تحت بر انگیختن تاریث مهی انگیختن میان مردم و آتش افروختن تأنیث ماده گوییدن و کلمه را مونث
کردن باب التفعل تبعث بر انگیخته شدن تحدث حدیث کردن یعنی خبر کردن تربث درنگ کردن و با[ز] ایستادن
تحنث عبادت کردن و از گناه پرهیزیدن تخنث بجای مخنث زنی کردن ترعث گوشوار در گوش کردن تشبث چنگ در زدن
پراکنده شدن و شاخ شاخ شدن تلبث تمکث درنگ کردن تکاوث با همدیگر حدیث گفتن توارث با همدیگر میراث
گرفتن تحاث همدیگر را در چیزی انداختن و همدیگر را بچیزی بر انگیختن باب التفعلل تلثلث تردد و خوار شدن در کار و باز
ایستادن از چیزی [illegible] تراث میراث کقوله تعالی و تأکلون التراث اکلا لما واو در اصل وراث بوده است
واو را با قلب کرده اند برای خفت [illegible] تبلیج طعام نهاری دادن تبهیج شاد کردن
تهییج بکو فرو رفتن چشم تبشیج کار آشفته کردن و عصا در پشت گرفتن ستان تحریج تنگ گرفتن کار بر کسی تخریج ادب کردن
و بعضی چراگاه را چرانیدن و بعضی را گذاشتن تدریج اندک اندک بر کاری داشتن تکریج کپسه شدن نان و سبز شدن آن از نم یافتن
تحمیج تنگ تیز نگریستن و بکو فرو رفتن چشم تلمیج آشفته گفتن خبر و پوشیده گفتن آن تسمیج نیک چرانیدن و بر بزان گرما
جران همدیگر را تفریج تمام رنگ کردن و خون آلود کردن تفریج ایستادن تفریج غم دور بردن تفلیج کشاده کردن تفشیج پاها از
همدیگر جدا کردن برای بول تهییج آماهیدن تهریج بانگ بر سباع زدن توشیج محکم کردن تتویج تاج بر سر کسی نهادن تزویج
روان کردن و روانی دادن تزدیج مرد را بزن دادن و زن را بشوهر دادن و جفت کردن و قرین کردن تعنیج کج کردن
تهییج بر انگیختن تفضیج یکبار نازئیده مانند اشتر تعیج شکافتن ترلیج خورا اندک کردن دجوذر البطایه ریستن تشریج
دور و دو بخیه زدن و آمیختن تشنیج در هم کشیدن چیزی را تفجیج خام کوهنیدن تدبیج [illegible] آسمان و پوشانیدن [illegible]
شدن بسلاح تسحیج سخت شکستن سر تلجیج در ژرفی دریا شدن کشتی و غیر آن تأجیج آتش افروختن
تترج خورا بر آوردن تبلج روشن شدن صبح تبهج شادی نمودن تحرج از گناه باز ایستادن تخرج تعلم رسیدن و ادب
رسیدن تدرج اندک اندک بسوی چیزی رفتن تزلج خزیدن پای تهبج آماهیده شدن تهدج مهربانی نمودن [illegible]

و بریده شدن آوردن دراز تهزّج نغمه آواز کشیدن تخزّج ماسیده شدن نان و کره کرده شدن آن تبوّج درخشیدن برق و
درخش کفتن تشنّج فراهم کشیده شدن پوست عضو مانند پوست پران تفمّج بجای غیر منقوط یعنی موهای کژ قاکون
تلزّج در آلوده شدن خون و آلوده شدن تشرّج درهم رفتن تربّج کنده شدن تنسّج نسج پوشیدن و آن یکنوع جامه
تبرّج آراستن تمجّج برخود پیچیدن تغنّج کرشمه کردن تفنّج ستم کردن تلجّج زبان بگرد دهن برآوردن تا دهن از طعام پاک کند تفلّج
پاهار از هم وا نهادن در محل رفتن تفلّج بمعنی تفحّج است تفرّج آرمیده شدن و انجاح غم دور شدن تلجّج چسپیده شدن
تلزّج بزاء منقوط چسپیده شدن و چرک برمانده شدن بعد از شستن آن تتوّج تاج بر سر نهادن تزوّج زن بردن و شوهر کردن
تهوّج کور پشت شدن و کج شدن تهیّج برخواستن باد و گرما و غبار و هیجان آن تدجّج تمام سلاح در پوشیدن تأجّج برافروخته
شدن آتش فی باب التفاعل تخالج در دل در آمدن شک تداعج با همدیگر یار شدن تمازج نفقه همراه کردن هر یک
از همراهان و یاران بقدر یکدیگر تزاوج شوهر کردن و زن بردن و با همدیگر جفت شدن تواشج هم در رفتن تهایج برهمدیگر جستن
برای جنگ تحاجّ با همدیگر حجت کردن تفاقج پاها از هم جدا نهادن تلاجّ با همدیگر ستیزه کردن فی باب التفعلل تدحرج
در گردیدن تمهوج تمام نا پخته گوشت و تمام بریان نکردن و نا استوار کردن کار ترجرج جنبیدن ... کردن تملمج
آشفته کردن و گفتن سخنی چنانکه بیان نباشد تمخمج بسیار شدن گوشت و نرم شدن گوشت فی ... المصادر ترج نام
موضعیست ... تا ... را تاج افسر توج ... آهو و دیگر جانوران وحشی تعاریج بلندیها ترنج میوه‌ایست دارنک گویند
تدریج ... تا ... را آنند و ... آن را بزبان گیل تورنگ گویند تخریج فراخ سال و تنگ سال و این از لغات الاضداد است
... تخ معقد شدن چربی ترنج انبوه ناک شدن فی باب التفعیل تبجیح شادی
کردن تبریح سخت رنجانیدن تبلیج مانده شدن ترجیح انبوه ناک کردن تخلیج نیک خوردن و بقوت بکذاشتن و در ... کاری کردن
تکجیج ترکردن ... تدبیج از زیر فرود آوردن برکوع و پشت خم کردن در رکوع چنانکه برابر پشت فروتر باشد کما قال النبی
انه نهی ان یدبّح الرجل فی الرکوع کما یدبّح الحمار تذبیح بذال منقوط بسیار کشتن حیوانات را ترجیح افزونی نهادن ترشیح
پروردن ترقیح بقاف صلاح آوردن ترنیح بیهوش کردانیدن و سرکشته کردن و ضعیف سست کردن شدن تسبیح خدای عز و جل را
بپا یاد کردن و نماز گزاردن تشجیح بشین منقوط بیهن کردانیدن تسریح رها کردن زن و ... کردن و موی فرو کذاشتن
و موی کشودن من العصام و موی ... کردن من الکسور تشریح بشین منقوط یک شرح کردن ... گوشت را شرحه کردن تسطیح
پهن گردانیدن تسمیح بمیم ... روان کردن نیزه تصفیح دست برهم زدن و پهن کردانیدن تقنیح رنگ آوردن غوره خرما

تقبیح

تقبیح بامدلو و جامع ... گفتن تقریح آشکار کردن و آشکارا گفتن و آشکار شدن ... تطریح بسیار انداختن
تلقیح پر کردن حوض و ظرف از آب و مثل آن تدریح اندکی از چیزها در آب کردن و ... در طعام کردن و آن جانورکانی است سرخ
و نقطهای سیاه بر پشت آن است و در جلد سوم از تفقیح بفا ... کردن و شکفانیدن تفریح شاد کردن تفقیح بفا و قاف شکفتن و
چشم روا کردن یک بچه و غیر آن تقبیح زشت کردن تقدیح بدال ماریک میان شکاف ... و در کواکیان چشم تکحیح غایب
شدن تقریح بقاف و زاء منقوط حوایج و توابل در دیگ کردن تمدیح یک ... تلطیح بر هوا انداختن بول تقمیح کودن در
بقنا و ... کلید است تدبیح بسیار ستودن تنقیح پاک کردانیدن و مغز از استخوان بیرون آوردن و بریدن شاخهای درخت تا پاک
و آزاد کند تلقیح ابیر دادن ماده‌ها را و کشن دادن درخت خرما را ترویح راحت دادن و خوشبوی کردانیدن تصویح و تسییح حک
کردانیدن آفتاب گیا را و خشک شدن گیا بگرما تطویح از جایی بجایی افکندن تلویح اشارت کردن و درخشان کردن و به آتش
گرم کردن و بیابان کردن و بگردانیدن آفتاب و آتش کونه چیزی را توضیح روشن کردن توشیح آهنگ کردن بخشش و غیر آن توشیح ...
در کردن کون و آراستن تقسیح ریم کردن جراحت در آن تسییح خطها در جامه انداختن ... تمزیج آمیخته کردن شیر با آب تنک
روشن کعله و شیر با آب آمیخته به یکی ... تصحیح درست کردن تبجیح ممکن بودن فی باب التفعل تبجّح بر
یکطرف افتادن تبیّج بپا و چشم شادی کردن تبطّح بر هموار ... شدن ترجّح افزون شدن جنبانیدن در ...
نشستن و خود را بدین طرف و آن طرف میل دادن و ... بزبان گیل ... ترنّح بدان طرف و آن طرف میل کردن
و غیر آن ترشّح تراویدن آب از جای تسلّح سلاح پوشیدن ترقّح کسب کردن تصبّح بامداد خفتن و بامداد شراب خوردن
تصفّح نیک نگریستن تفقّح شکفته شدن تفتّح واکشوده شدن و شکفته شدن تفسّح فراخ نشستن تفضّح خود را فضیح نمودن
تقمّح سر برداشتن تلقّح آبستن نمودن شتر خود را پیش آبستنی چنانکه بکند از اشتر آبستن نزدیک بود تنفّح لفا و نون کم شدن ...
شدن تملّح ... بری جستن برق تمدّح خود را ستودن تمسّح خود را در چیزی مالیدن تندّح پهن ... تنصّح دوست ...
و نیک خواهی تونّح ... توضّح روشن شدن و بجای آوردن توقّح اندک چیزی آشامیدن ترشّح از ...
و به مردم باز زدن و در از شدن گیاه و بوی چیزی کرفتن آب تصوّح خشک شدن گیاه و شکافته شدن گیاه موی تقیّح بمعنی تصوّح است
تطوّح و تطیّح هلاک کردن و سرکشته کردن تقیّح ریم کردن جراحت و ریش فی باب التفاعل تباطح چیزی را کوب با هم
باتفاق بر داشتن تذابح یکدیگر کلو بریدن ... تشاتح ... تصافح دست همدیگر را گرفتن تصالح با همدیگر صلح کردن تفاسح در مجلس
فراخ نشستن تفاصح خود را تیز زبان نمودن کسی که تیز زبان نباشد تمادح یکدیگر را مدح کردن تناصح یکدیگر را نصیحت کردن تناطح

بکیه بکیر وارمش و یک یکبر اشاخ زدن تمایخ بابن طرف و آن طرف میل کردن است تواطح تراکمیتن و لحاف زهر کردن تطاوخ
بهدیکر چیزها انداختن تداوخ انداختن تناوخ روی بروی یکدیگر شدن تقایخ باکب برکید بکیر زدن تشایخ بهم زده عین الفعل
چیزی نمودن من باب التفعل تجخ خوردن و سرفه کردن تفضخ جنبیدن سراب در جستیدن راب تقوطخ
شدن تلجلخ بیکجا استادن تسرخ کف دهان اسب پاهای خود را برای جا یافتن کون تکرخ در کردیدن تبزخ و در شدن
من غیر المصادر تقاخ سیب تساخ نهنک پاتیخ جمع تفایخ تو اعلی که در دیگ طعام کشند داوجه فرخ است تبایخ
نجیتها من باب التفاعل الخالی ازدار توخ و توخ بجزی نرم فرو رفتن و این هر دو لغت بحرف تا مفتوح است
الیتاد من الجمل من باب التفعیل تسبیخ سبک کردانیدن و سبک شدن دشم و پنبه را از همدیگر جدا کردن و
ازخیدن و سخت خفتن تنخیخ پشت برآوردن و سر فرو افکندن در رکوع تتنخیخ بیکجا ایستادن و سست شدن و پلنا چشم
و دوار شدن و برآرش افکندن و بلاسیدن خربزه و مثل آن و کوشدن بی شر و این لغت از مجمل اللغة منقولات تشیخ
شیخ خواندن کسی او پیر شدن و پیر کردانیدن هذا المعنی اخذت من الصحاح فی تحقیق لفظ الاکما التشریخ نرمی را کوش و شکستن
چیزی تضمیخ آلوده کردن تدلیخ رام کردن تمریخ آلودن در روغن مالیدن تفریخ بچه برآوردن مرغ توبیخ سرزنش
توریخ و تاریخ وقت چیزی پدید کردن توسیخ چرکین کردن تدویخ در شهرها کردیدن و رام کردن و خوار کردن تنویخ
رام کردن من باب التفعل تبذخ کو کشی کردن و بلند شدن تبلخ بکبر کردن تبزخ بتکلف آواز سخت
کردن و افغان کردن تنوخ خسبانیدن شتر نر شتر ماده را تا با او جماع کند تضمخ آلوده شدن تفسخ ریزیدن تلطخ آلوده
شدن تمرخ خود را بر روغن مالیدن توسخ چرکین شدن تشیخ پیری نمودن تمخ مغز از استخوان بیرون کردن من باب
التفعل تبارخ باز ایستادن و ظاهر کردن زن سردن خود را تراضخ بهدیکر سنک یا تیر انداختن تناسخ متغیر شدن
زمان و متبدل شدن صورت آدمی به صورت دیگر و مردن ورثه از پی ورثه و میراث در بخشیده ماندن من باب التفعل
تخنخ آرمیده شدن کرما تنخنخ فرود خفتن شتر من غیر المصادر تخ خمیر ترش شدن تنوخ نام قبیله است
من الاسماء المصادر من باب التفعیل تلو کهنه شدن الا یعنی قدیمی شدن آن و ایستادن در میان قومی من باب التفعیل
تبرید خنک نمودن تبلید خود را بر زمین زدن تبعید دور کردن تجرید برهنه کردن و شمشیر از نیام بر کشیدن و بریدن شاخهای
درخت تا از او شود تجعید جعد کردن تجلید کتاب را جلد کردن و پوست از شتر وا کردن تجنید لشکر جمع کردن و
تحریر کار غیر منقوط در غضب آوردن و کج کردن و بلند کردن خانه و طاق عمارت ساختن تحمید نیک ستودن تخفید انفاد

منقوط تخت

منقوط تخت بریدن تخلید جاودان کردن و دست در بخن در است و کوشوار در کوش کسی کردن تترمید در خاکستر کردن و خاکستر آلوده
کردن و شیر از پستان چکانیدن چارو او در حالی نزدیک نر شدن ترثید پنبه را واززدن و درخیدن و کفک کردن تزبید ناکی و
بخیل کردانیدن و بستن موهای شتر باهم بچه‌های خرد بعد از ولادت و اتان زهر آن و تنک پهن کردن جامه را تزفید پستن جراحت
و بزرک کردانیدن و تهدید کردانیدن تزهید زاهد کردانیدن و بار غبت کردانیدن تسمید موی کسی یعنی موی خوابی سوختن و سرکین و خاکستر
در آن زدن تسهید بیدار کردن موی و بر آمدن موی و موی کسی یعنی موی خود سوختن زن و چرب کردن موی تسریر زره را بهم نیک پیوستن و کار
پیوسته کردن و ادراج کردن مشک و دوختن و نیک سخن راندن تسنید چوب بر دیوار برافراشتن تشهید تحوات کردانیدن تشرید
شین منقوط راندن و پراکنده کردن کقوله تعالی فشرد بهم من خلفهم تصعید بعاد غیر منقوط بر کوه بر آمدن و دبیب بر رفتن تصفید بند کردن
و سخت بستن تعمید بستوار کردن و قصد کردن و آکنده کردن تفقید بغیر از دستار چیزی دیگر مثل کوه جامه بر سر بستن و دوار بر جراحت
نهادن تقیید در تنک کردن و رام کردن و راه را پامال کردن و به قطران آلودن و بهبند کردن تعرید اندک کردن و اندک دادن و آب
بکسی آن قدر ریختن تا سیراب نه کردد تمهید برابر داشتن چیزی برای زبونا و خواری او تمجید ساختن و مهیا کردن تهوید بجای غیر منقوط
کرکان تعقید نیک بستن و بسیار کره کردن تجرید بغیر منقوط آوار کردانیدن تفنید کسی را بدروغ یا کم عقلی یا عجز و مثل اینها نسبت کردن
و ملامت کردن تقرید بقاف خوار کردن و قراده از شتر بر کشیدن و انداختن و قراده جانور است که آنرا انغاری کنه کویند و قره
دادن تقلید در کون کردن و پای روی کردن تلبید بهم نشاندن تکمید کرم کردن عضوی و بر کوی و مثل آن استوار کردن تجبید بزرک یاد دادن
تمرید هموار کردن بنا و بابرک کردن درخت تمهید عذر خواستن و نیک کستردن و راست ساختن کار و به صلاح آوردن آن تلمید نرم
و نازک کردن پوست و غیر آن تجید دلیر کردن و خانه را کانه را ساختن تنضید مراهم نهادن تسخید زرد شدن و آماسیدن تجبید در خواب کردن
توتید میخ زدن توحید و تاحید یکی کفتن توکید و تاکید استوار کردن توقید آتش افروختن توربه کلکون کردن و کل بیرون آوردن
درخت توسید چیزی را بالش کردن توهید برجای داشتن و استوار کردن توبید برانیدن و از کوسفند بچه کرفتن و چیزی از اصلی پدید آوردن
تجبید موی در پیچ کردانیدن تجوید نیک کردن و نیک کفتن تخدید شتاب رفتن چار و اتند ویه کرم در طعام و غله افتادن تذوید
بذال منقوط نیک دور راندن تزوید توشه دادن کسی را تسوید سیاه کردن و مهتر کردن تعوید عادت فرمودن و پرستن شتر دو خو کردن و چیزی
کردانیدن پند را بکار تقوید پهود کردانیدن و نرم رفتن کقول المتنبی سر عوا المشی نه الی زرة ولا تهود کما تهود الیهود و انتقاری و خسبیدن
و دست کردانیدن شراب کسی را و آرامیدن سخن کفتن تهنید جنبانیدن و منع کردن تشبید بلند کردن بنا تعبید عید کردن و عید حاضر
تقیید بند کردن کتاب نقطه زدن و اعراب کردن تبدید پراکنده کردن تجدید نو کردن و پستان شتر بریدن و خطهای مختلف

بر جامه اند اختن در ربافتن تحدیه تیز کردن و حدهای چیزی آشکار کردن تحدیه لاغر شدن و درهم کشیده شدن پوست
و گوشت ترد یه و ترددار بسیار و از آن چیز را اشدیه راست کردانیدن و توقی ملول برای راستی و صواب تهذیب پیوند کردن
چیز را او ببازی و ملاطفت بنده عشق تحو کردانیدن کسی را تشدیه استوار کردن و برکسی سختی نهادن و حرف را مشدد کردن
تعدیه مال بسیار عدد جمع کردن و چیز را بپایان شمردن تقدیه گوشت را رقاق کردن و جامه دریدن تمدیه کشیدن تهدیه
من باب التفعل
ترسانیدن تایید قوت دادن تابید جاودان کردن در ماندن من باب التفعل تبرد خود را بآب سرد شستن تبلد کند
ذهنی نمودن و دست برهم زدن از پشیانی و حیران و تردد خاطر شدن تجرد برهنه شدن تجشه صاحب تن شدن چیزی تجعد
جعد شدن موی تجلد جلدی کردن تجشه بجا و غیر منقوط جمع شدن تحمد نحو را ستودن تربد ابرناک شدن امرا و ترش روی
دست
شدن و متغیر شدن روی از غضب تهنید امید کردن و امید دادن خطلات ترصد چشم داشتن ترهد زهد نمودن و عبادت
لا
کردن تسدد نیکو شدن سخن تشهد تحیات خواندن نشستن در نماز و شهادت آوردن تصعد بر کاییدن و بالا
بر شدن تعمد مرهم و دارو بر جراحت خود بستن تعبد به بنده گرفتن و عبادت کردن تکبد غلیظ شدن شیر و بمیانه
آسمان رسیدن آفتاب تعقد بسته شدن ترتید کعک کردن چیزی تهند باپیدائی کردن و نگه داشتن تفرد بغین منقوط
آواز کردانیدن تعمد بغین منقوط کناه پوشانیدن تفرد یگانه شدن تفقد جستن و واپرسیدن تقصد کشته شدن و مردن
ان
و پاره پاره شدن نیزه تقعد باز داشتن و باز ایستادن و تقصیر کردن تقلد در گردن خود انداختن کار و گردن بند در گردن
ی
افکندن تلبد درهم نشستن و سینه بر زمین نهادن مرغ تمرد سرکشی کردن و وام ماندن کسی تمهد راست شدن حال و کار و جای
یافتن و جای گرفتن تهجد خفتن در شب و در شب بیدار شدن و این از لغات الاضداد است توجد بچیم غم خوردن توحد
یگانه شدن تورد بسوی آب آمدن و گلگون شدن و انداختن بر چیزی توسد بالش کردن چیز را توطد ایستادن
توعد ترسانیدن و وعید کردن توقد افروخته شدن توکد تاکد استوار شدن تردد لرزیدن از غایت نازکی و فربهی تولد
پدید آمدن چیزی از چیزی و زاییده شدن تزود توشه برگرفتن تعود عادت کردن و خو گرفتن تهود جهود شدن و توبه کردن
ن
و عمل نیک کردن تعنید بفا و حرمین تزید افزون کردن و افزون شدن و دروغ گفتن و گران شدن نرخ و زیاده بر آ
رفتن تصید شکار کردن تقید بقاف حذر اسبند کردن تبدد پراکنده شدن تبدد بجیم نو شدن تحذذ بخا و منقوط در آم
ان
کشیده شدن پوست و لاغر شدن تردد آمد و شد کردن و کردیدن تشدد سخت شدن و بخیل شدن تفذذ شکافته شدن
دو پراکنده شدن تلدد بسوی راست و چپ نگریستن تمدد خرامیدن و خود را تا زدن تهدد ترسانیدن تواد آهسته

رماش تا به خشم کرماش و درخت جستن و ساماشدن جای و مقام تا یه بهره یافتن التفعد قوت ناکشتن من باب التفاعل
تا عدرز هم دیگر دور شدن تجالد با همدیگر شمشیر زدن تجاهد کوشیدن و مکر و صواب جستن تحاشد همدیگر را حسد بردن تراقد همدیگر را یاری
دادن تفاقد همدیگر را نایافتن تساقد بر همدیگر در رفتن چارپا و مرغ و سایر حیوانات برای جماع تساند پشت بچیزی داد داشتن
تقاعد از کاری باز ایستادن تعاقد با همدیگر عهد بستن تعاهد با یکدیگر احیای کردن و عهد کردن انکه عهد تناهد نعقد بیرون
کردن هر یک از همراهان و یاران نعقد نفقه همدیگر تناشد با همدیگر شعر خواندن توارد با هم بآب آمدن و با هم در آمدن کاری
تواعد با همدیگر وعده نهادن توافد با همدیگر بپادشاهی توالد با همدیگر زادن و زاد کردن تزاید افزون شدن تناکد با همدیگر دشوار
کرماش تجاد با همدیگر خلاف کردن تراد بهمدیگر رد کردن چیز را تضاد با همدیگر دشمنی کردن و یا هم تا کردن تباد هم بر فور مانند نور را
در کاری تناد بنون از همدیگر رمیدن تناد بتخفیف و کر دال که در قرآن آمده است در اصل تنادی بوده است یا را برای خفت و دلالت
کسره دی حذف کرده است و بعضی قرا تناد هم خوانده اند بتشدید دال من باب التفعلل تمعدد بغین منقوط دور شدن
ان تا آن
وسطر و درشت شدن کودک و بر عیش درشت ناخوش صبر کردن من غیر المصادر تجالید تن تالد و تلاد مال کهن و چیزی
پسندیده از حیوان و غیر آن و مالی که نزد تو زاییده شده باشد و نزد تو بزرگ شده تید فعل امر است یعنی منع نرم تلید مال کهن
و مال کسی که جای دیگر زاییده شده باشد و نزد او بزرگ شده تزید نام قبیله است باب اللام الذال المعجمة من المصادر
من باب التفعیل
تحذذ و تا خاذ گرفتن و ستانیدن من باب التفعیل تعوید تعوید کردن برای دفع بلا و آفت تنبیذ انداختن و شراب
ت
خرما کردن که آن را نبیذ گویند تنجیذ محکم رای کردانیدن تنفیذ فرستادن و روان کردن فرمان تشحیذ تیز کردن تقذیذ بیک پیامات
و پیا نه بالا کردانیدن من باب التفعل تنعذر هانیدن تتلمذ نزد کسی چیزی خواندن تشوذ دستار بر سر بستن تعوذ
الى ق لار
اعوذ بالله گفتن تلذذ خوش آمدن و مزه یافتن من غیر المصادر تلمیذ شاگرد تعوید معروف باب اللام والراء
من باب التفعیل
من مصدر تجدید تجر بازرگانی کردن تر در دور شدن و افتادن تبار هلاک شدن تمر خرما بخورد کسی دادن تشبار
بمعنی بیرست یعنی رفتن تیثور رحیب دست و پای برداشتن چارد ادر رفتار و فربه شدن تهدار خوکی زدن
تبذیر بی اندازه خرج کردن تبشیر مژده دادن تجیر بنا کردانیدن و شناسا کردانیدن و روشن کردانیدن و بسحر رفتن تبکیر بامداد
رفتن و بامداد کردن و همچی کرماش بکاری تبغیر بازی کردن کودکان بجوی و بقوی در کتاب بابتین است تتبیر هلاک کردن
تثمیر بسیار کردن مال و مسکه بر آوردن خیک مات تجمیر لشکر را در بکجا داشتن در جای دشمن و خوشبوی کردانیدن چیزی را بخور و
درخت خرما و سنگ انداختن و موی سر را جمع کردن زن و ابریشم تحذیر ترسانیدن و برانگیختن تحجیر داغ کردن بر گرداگرد

چشم شتر و خلی کردن تا برآمده شدن تحجیر بجیم و خا فراخ گردانیدن جا تحجیر نیکو کردن و شکسته باز بستن تحقیر زبون و خوار گردانیدن
تصغیر کلمه کردن چنانکه بعد ازین در بیان تصغیر مبیّن می شود تخییر برانداختن مرغ و در حسرت افکندن تخزیر بخاء منقوط
هلاک کردن و زیان کردن تخدیر زن را در پرده داشتن و سست کردانیدن عضو و باطن گردانیدن آن تخمیر باریک بیان کردن تخفیر
شرمنده کردن و زنهار دادن تخمیر سرشتن و پوشیدن و هلاک کردن تدمیر تبار کردن مرغ آشیانه را تدبیر اندیشیدن در پی از مرگ
بنده را آزاد کردن و سرگین بر پستان شتر مالیدن تا بچه شیر نخورد و حدیث از کسی روایت کردن تدمیر هلاک کردن تذکیر بیاد آوردن
و اینه ملاون و کلمه را مذکر کردن تستیر در پرده داشتن تشطیر سخن باطل گفتن و چیز باطل نمودن من المجمل تسجیر پر کردن و گرم
کردن تسخیر محتاج کردانیدن بطعام و شراب و فریب دادن و بسیار جادوی کردن تسخیر رام کردن و بتکلف کار فرمودن بی مزد
تسعیر نرخ نهادن و آتش تیز افروختن تسکیر چشم بستن و خیره کردن چشم و خمار زده کردن و گلو گرفتن چیز را تشقیر و تشعیر عیب
کردن چیز را تشجیر منقش کردن چیزی بصورت درختها تشمیر دامن بر میان زدن و بر جهیدن و چست شدن در کار و روان کردن و رها
تصغیر خرد فرمودن تصدیر اول کردانیدن و سینه کردانیدن و مقدم کردانیدن و بصبت کردن و چیز را سینه ساختن و سینه ظاهر
کردانیدن از خفیت تصغیر رو کردانیدن از غایت تکبر تصغیر خوار و خورد کردن و مصغر ساختن کلمه را یعنی حرف اول کلمه را مضموم
کردن و دوم را مفتوح ساختن و بعد از حرف دوم یای زیاده کردن همچو رجیل در تصغیر رجل تصفیر زرد کردن تصقیر نرم کردن خرما
خشک به دوشاب تضمیر بضاد منقوط اسوار کردن تضمیر ستور را لاغر کردن و علف دادن ستور را تا فربه شود تضفیر بضاد و فا نیک
تافتن و گیسو و موی و غیر آن چیزی بافتن تطهیر پاک کردن تظفیر ظفر دادن و ناخن بچیزی فرو بردن و بر آمدن گیاه مقدار ناخن
تعبیر روشن و رقیق کردن شیر با آب و بلند داشتن و میخ آهنی بر چیزی زدن تعجیر بخاء منقوط انگیختن تعمیر عمارت ساختن از چیزی
سخن کردن و بیان خواب کردن تعذیر بذال منقوط تقصیر کردن و سرگین آدمی آلودن تعزیر یاری کردن و کم از حد زدن
و ادب دادن و بزرگ داشتن و بار گران نهادن تعشیر ده کردانیدن و تمام کردانیدن و نشان عشر در مصحف کردن و ده بانگ
خر یکنوبت و عشر شدن اشتر ماده است که از وقت الغیر بر ورفتن ده ماه گذشته باشد تعسیر دشوار شدن تعفیر به فا
در خاک کردانیدن و سعید کردانیدن و خشک کردانیدن گوشت بر ریگ گرم در آفتاب و خاک مالیدن زن بر پستان خود را که
بچه شیر نخورد تعکیر تیره کردانیدن شراب تعمیر دراز عمر کردانیدن تغبیر ست کردانیدن تفجیر آب روان کردن ها تفخیر گرم کردن
بغالیه کسی بر کسی بر فخر تفقیر چاه کندن برای درخت نشانیدن و مهره را سوراخ و مهره با در رشته کشیدن تفطیر کلاه
کردن تفطیر روزه کسی را کشادن تفکیر اندیشه کردن تقتیر نفقه بر کسی تنگ کردن و برانگیختن بوی گوشت و بوی بریان و

عود

۷

عود تقدیر به قاف اندازه کردن و مهیا کردن تقشیر پوست وا کردن تقصیر فرو گذاردن کار و کم کردن موی و نیک جامه کوفتن و
شستن و باز ماندن از چیزی و کوتاه کردن تقطیر چکانیدن و بر پهلو انداختن و در قطار کردن تقعیر دور در شدن در سخن تکبیر خدا را به بزرگی
یاد کردن تکثیر بسیار کردن تکدیر تیره کردن تکسیر نیک شکستن و کلمه را جمع تکسیر کردن و جمع تکسیر آن است که بنای واحد او سلامت نباشد
تتمیر خشک کردانیدن خرما و گوشت تکفیر بفاء علی الصدر زره زیر فرود آوردن جهت خدمت کسی و از گناه در گذشتن و کفارت دادن و کافر
خواندن تنشیر پراکنده کردن و برگ و شاخ بر آوردن درخت و کی بر آوردن زبان تنثیر نیک پراکنده کردن و دو ار کردن
جامه و توبه نو ساختن و افسون کردن و نیک زنده کردن تحجیر مهیا کردن طعام برای بنای عمارت و بنا را مهیا کردن تندیر دست
در فرج شتر ماده در بردن تا دانسته شود که بچه او در است یا نه تنفیر کسی را نفرانی کردن تنضیر بضاد منقوط تازه روی کردانیدن و بناز و نعمت
پروردن تنفیر رمانیدن و افزون کردن کسی را بر کسی در حسب تنقیر در کاویدن از چیزی و آواز کردن مانند آواز مرغ تنکیر از حال
کردانیدن و اسم را منکر کردن تهجیر در نصف نهار گذشت گرما شد بجای رسیدن تهدیر بانگ کردن شتر توتیر نرم کردن نیز و چیر و مثل آن
توذیر پاره پاره کردن گوشت توعیر درشت کردن توغیر سخت گرم کردن توفیر تمام کردن و بسیار کردن توقیر بزرگ داشتن و آرمیدن
و آرامیده کردن توکیر مهیا کردن طعام برای بنا عمارت و پر کردن شکم و حنک و ظرف و مثل آن تنشیر تاسان گردانیدن و توفیق دادن
و بسیار شدن شیر گوسفند و شتر تثویر بر انگیختن جنگ و فتنه و گرد بر خیزانیدن و از علم قرآن بحث کردن تجویر کور نسبت کردن و انداختن
تحویر بحاء غیر منقوط سفید کردن نان و سفید کردن جامه و غیر آن و کرد کرد چشم شتر داغ کردن تدویر کرد کردن تزویر بیار استن
دروغ و نیکو کردانیدن چیزی در است کردن کذا فی الصحاح تسویر دست و رنجن در دست کسی کردن تشویر انفعال دادن و شرمسار کردن و اشارت
کردن تصویر صورت کردن تعویر کور کردن چشم و بر کردانیدن و بر کردیدن تغویر بغین منقوط بغور رفتن و خواب چاشتگاه کردن تکویر
گرد بر پیچیدن و شکم بر کشیدن از جامه و خربزه و غیر آن و سر را بر پیچ و بسیار کردن تکویر بر هم نهادن اسباب در ختها و فراهم آوردن و بر انداختن
و افزون کردن و روشنی از چیزی بدر بردن و منه قوله تعالی اذا الشمس کورت و دستار بر سر بستن تنویر روشن کردن و روشن کردانیدن
و شکوفه آوردن درخت و کی تهویر و تهییر ویران کردن تحییر سر کشته کردن تخییر اختیار دادن تذییر سرگین تر بر پستان شتر مالیدن
تا بچه شیر نخورد و پیدا کردن تسییر از شهر بیرون کردن و جل از پشت اسب بر داشتن و جامهای مخطط بافتن تحیه‌های همچو دال و رانیدن را
تطییر بپرانیدن تعییر بغیر اندودن تغبیر علم برجامه انداختن در بافتن تحجیر بجیم منقوط نیک کشیدن تحریر بحاء غیر منقوط آزاد کردن و
بعبادت خدای تعالی گذاشتن و پاکیزه گفتن سخن و پاکیزه نوشتن تشریر چیزی را با آفتاب خشک کردن تطییر تیز کردن تقریر سرگین
در زبان ریختن تا قوت یابد تغزیر بغین منقوط در خطر و هلاک انداختن و دندان کودک بر آوردن تقریر بر کردن و قرار دادن

و با قرار آوردن تکبّر بر دیگری بسیار کبر نمودن تأنّی پیچیدن تأخّر واپس ماندن و واپس بردن تأثّر اثر کردن تأمّر امیر کردن تأزّر ازار یکی بستن
یعنی لنگ کوته بر کسی بستن تأشّر تیز کردن دندان تأبّر بیرزدن درخت خرما را من باب التفعّل تجرّد تبقّع بقاف ایا تبغیض(؟)
بسیار علم شدن و تبقّر یعنی بسیار مال اسم آمدست تصغّر خورد شدن تبخّر خود را خوشبوی کو[...]ایدن تبغّر نیک نگریستن و شناختن ۞
تبشّر بشره و آبه برآوردن تحبّب کوکشی کردن و برآمدن گیاه بعد از آنکه خورده و چریده شده باشد تحدّر آماهیدن در نشیب فرود آمدن تحسّر
اندوه خوردن کسی برای چیزی نیک که باو نرسیده باشد در افتادن پشم شتر و غیر آن و مانده شدن اسب و چاروا و بازو در کریزرفتن تحجّر سنگ شدن
تخبّر خبر خواستن تخدّر و تخفّر و تستّر در پرده شدن و شرم داشتن دور کسی زنهار خواستن تخمّر قنقنه برافکندن تدمّر بدال مهمله هلاک کردن
بر چیزی فوت شده و نگرانی داشتن چیزی را تدبّر ترتیب دیدن و مکروه داشتن و بجز دستدن و باندیشه کاری کردن تدثّر جامه خود بر گرفتن و بر زبر
چاروا زیر ماده و بر ستور جستن برای نشستن تذکّر یاد کردن و یاد آوردن تدمّر هلاک شدن تذمّر سخت نعش کشیدن و کشیدن شکم
تذکّر بر شدن شکم از چیزی تسحّر سحر خواندن تسخّر بخاء معجمه افسوس داشتن و آرام شدن و بکار فرمودن بی مزد تشمّر برای جنگ
دور و دراز کشیدن و جنگ شتاب کردن و خرمی نمودن و ترسانیدن و بر پس اسب کسی نشستن و جامه را مانند ازار ساختن و از میان پای
بر بردن و بر پشت فرو زدن و دم بمیان هر دو پای فرو بردن سگ و غیر آن تشکّر سپاس داری نمودن تشمّر مهیّا شدن برای کاری تقرّر
شکیبائی نمودن و شکیبائی بر خود گرفتن تقدّر بالا شدن تطهّر پاک شدن و پاکی جستن و پاکی نمودن و پاک شدن تنخّر تنکّد(؟) شدن
داند و هلاک شدن تعثّر بر چیزی در آمدن تعطّر خود را بچیزهای خوشبوی کو[...]ایدن تعذّر دشوار شدن و عذر خواستن و مردار آلوده
شدن من الصحاح تغمّر آب اندک آشامیدن تغبّر روان شدن آب تغرّز کهنه شدن جامه و پاره پاره شدن آن و از هم افتادن جامه و
غیر آن تفطّر شکافته شدن تفکّر اندیشه کردن تقدّر ساخته شدن و باندازه شدن و قرار گرفتن ۞ تعذّر بذال معجمه ناخوش شمردن
چیزی را تشعّر بعین معجمه کوشش کردن شتر در رفتار تقشّر پوست واشدن تقطّر چکیده شدن و بر پهلو افتادن و مهیّا شدن
برای کارزار تسخّر جهیدن کار بار را ملاحظه کردن که از کدام طرف است می جهد تمکّر تو انگر شدن تقعّر در رفتن و در تک چیزی رفتن
تقمّر طلب کردن سیرآورنده شکار را در ماهتاب تکبّر کوکشی کردن و بر بندها بر خود گرفتن و بزرگوار شدن تکثّر بسیاری جستن
تکدّر تیره شدن تکسّر خورد و مرده شدن تکفّر پوشیده شدن در سلاح تمرّر تلخ شدن و اندک اندک آب آشامیدن تمذّر بد نفس شدن
تمطّر شتافتن در رفتار تمغّر بغین معجمه سرخ شدن تمهّر استادی نمودن در کاری و زیرک شدن من الدستور تمعّر بعین بی نقطه ریزیدن موی
و متغیّر شدن رنگ تنفّر ترسیدن تنظّر چشم داشتن بچیزی تنکّر از حال بگشتن تنوّر رسیدن و دوری جستن تنمّر مانند پلنگ خشمناک
شدن تهجّر بجای گرمای روز که میانه روز باشد بجای رفتن و مانند شدن بمهاجرین توعّر درشت شدن توفّر تمام دادن حق کسی را

توقّر

توقّر آرامیدن نمودن تیسّر آسان شدن تجهّر بر پهلو افتادن تشعّر بر دیوار و با دوار رفتن تورّد بجارت کرفتن تموّج حرکت کردن
و موج زدن و ریختن موی و پشم از حیوان توکّر پر طعام شدن چینه مرغ و پر شدن معده و شکم از طعام و شراب تثوّر شر ساری
انفعال خوردن تقرّر بر جوشیدن من شرح الموجز تصوّر صورت چیزی در عقل در آوردن و خوب صورت شدن و میل کردن برای افتادن تکوّر
افتادن و مهیّا شدن برای کاری تغوّر نیزه معجمه بر خویشتن پیچیدن از درد یا از کاهلی و افغان کردن تنوّر ازاره بر پاشنه کردن
و نور بجا روشنی تهوّر و تهیّر فرو ریختن و شکسته شدن و بیهوده پاک شدن و با ماکیانه جنگ یا کاری در رفتن و بیشتر شب که رفتن
و شکسته شدن تاریکی شب و بیشتر زمستان گذشتن و شکسته شدن سرمای زمستان تحیّر سرگشته شدن و جمع شدن آب و گردیدن آب
تخیّر بخاء معجمه برگزیدن تدبّر سرای گرفتن تطیّر فال بد گرفتن تغیّر از حال برگشتن تفزّر رنجه شدن و زخم یافتن تقرّر آرام
گرفتن تکرّر بسیار واگردیده شدن تأبّر بتر مهمل کردن درخت خرما تأزّر سگوار پوشیدن و تک فوطه بر خود بستن و لنگوته
پوشیدن و برهم پیچیدن کی و سخت شدن آن و قوی شدن چیزی یعنی رخیرست مشتق از ازار که یعنی فوطه است تأطّر مقیم شدن زن
در خانه و تو شدن و خم شدن تأخّر واپس افتادن و واپس رفتن تأکّر چاه کندن برای درخت نشاندن و غیر آن تأمّر امیر کردن
من باب التفاعل تبادر باهم شتافتن و پیشی کرفتن بکاری تباشر مژده دادن تجاسر با یک دیگر دلیری کردن تحاسر یکدیگر با هم
در هم کشیدن چشم را اشک کو‌ هیدن تا چیز را نیکو دیده شود تحاضر بخاء معجمه و ضاد یکدیگر را فرا گرفتن و در رفتن تدابر پشت
بر یکدیگر کردن تذاکر باهم دیگر یاد کردن تذامر یکدیگر را بر جنگ برانگیختن تساکر خود را مستی نهادن یا مستی تشاجر با
همدیگر خلاف کردن و با همدیگر نیزه زدن و سر درخت خوردن چاروا تشاعر شعر گفتن کسی که شاعر باشد تصابر با یکدیگر صبر کردن تضاور
بنیایین زبون آمدن به چشم کسی و خوار نمودن تضافر و تضاهر هم پشت شدن و یکدیگر را یاری دادن تعاسر با یکدیگر دشوار گرفتن
تعاشر باهم زیستن تعاقر یکدیگر را کشتن و همدیگر را جراحت کردن تفاخر فخر کردن و با یکدیگر نازیدن تقاطر پیاپی شدن باهم
چکیدن تقامر باهم قمار باختن تکاثر بر باهم نزدیک شدن در جنگ تکاثر باهم معاوضه کردن و مال بسیار و قوم بسیار تناثر باهم
پاشیده شدن تناحر کاغر مهمله همدیگر را کشتن و یکدیگر را انگیختن بگوشه چشم از غضب تنادر یکدیگر را ترسانیدن تناصر
همدیگر را یاری دادن تناظر همدیگر نگریستن تناقر به باهم نزدیک حاکم رفتن برای اثبات دعوی زیادتی حالت و از یکدیگر
دوری نمودن و رمیدن تناکر خود را نادان ساختن تهاجر از یکدیگر جدا شدن و از یکدیگر بریده شدن تهاطر دعوی باطل باهمدیگر
کردن تیاسر لوی چپ رفتن تواتر پیاپی شدن توافر بسیار شدن تجاور باهمدیگر همسایگی کردن تحاور کاغر معجمه
یکدیگر را جواب گفتن تزاور یکدیگر را زیارت کردن و برگردیدن تشاور باهم برجستن و با یکدیگر مشورت کردن تعاور

یکدیگر را فرا گرفتن چیزی را و گرد چیزی فرو گرفتن و بدر بردن حجه با اثاثه چیزی را تغاور یعنی معوّطه یکدیگر را غارت کردن تدابر با همدیگر
دشمنی کردن تطایر با همدیگر پریده شدن و پراکنده شدن و دور شدن من بعض تغایر غیر همدیگر شدن تناکر با همدیگر بیگانگی کردن تسارّ
با یکدیگر راز گفتن تعاور یعنی غیر منقوط با یکدیگر برابر شدن تقارّ با یکدیگر قرار گرفتن من باب التفعّل تحرّک جنبیدن تکبّر بزرگ
تغرغر آواز در گلو گردانیدن تمرمر لرزیدن تن از ترس تحرّی با غیر منقوط فرا دیدن تصوّر کرده در شدن تحیّر با غیر منقوط
پراکنده شدن تبعثر دل برهم آمدن تبهّر فائق و فاجر شدن تعشّر مقهور کردن و بر بار راه رفتن من غیر المصادر
تأمّر فرمان دادن چنانکه گویند تمور جمع تامر خداوند خرما تمار خرما فروش تبزر تبرخیز نقار نام کوهیست تزعّر انفعال و تیمارداری چنانکه گویند
تشیّر اده یعنی انفعال تواد فلان تشیّر خورد یعنی لو انفعال خورد تشحّر ترجی من مجمل تاجر بازرگان و جمع تجار فروش تجر و تجار
جمع تجر تاجم و تشدید را بر سانه که اندرزه نابهادن کشنده تازه بشره را فربه و باریک پوست تنکار نوعیست از بوره
زرگران تقعّر بصاد منقوط رمک حتی من موجز تراتر کارهای بزرگ تبار موج دریا ورک یک جهنده تودلو آن پاره
که بآن اندرون سم شتر را پوست وا کرده شود تا اثر آن پیدا شود تدمر نام شهری تیز بکیر تا بارها یعنی مرات و او جمع
تاره است تقشام نام موضعی است تقدیر بیشتر پالان شتر و آن نوعیست از رنگ پالان شتر تصاویر صورتها که بر دیوار
و غرآن کشیده باشند تقصار یکنوع قلاده است و گردن بند نیک تقاصیر جمع تور را ایلچی و نام ظرفیست که در آن خورند تنّور
بتشدید نون تنور نان پختن ما تیمور یکی و چیزی و جان و خون و نفس تهور ریگ توده بلند تبارتر جمع تیعور از امیر
تباشیر مژده و اوایل صبح و اوایل هر چه باشد و تیاتر نام قریست باب التاء ... من المصادر ...
من باب التفعّل
تیز نشاستن تیر در بوته و جنبیدن او در آن ترز تخت شدن و قوی شدن گوشت و غرآن من باب التفعّل
تیر بیرون آوردن و ظاهر کردن و نیاز کردن و از هم سران تغدر اکراه و فضل و هنر تر بر پر کردن جنگانه چیزی
تقیز بر جهانیدن تملیز رهانیدن تجریز زکون تطریز جامه را نقش کردن و علم بر جامه انداختن در بافتن تجیز پریشان زل
و تعجز نسبت کردن کسی را و خوار گردانیدن و باز داشتن از کار تغریز برز مانی فرو بردن تبلیح تیقیر بر سر ناخن انگشت گردانیدن
و بر جهانیدن تیزر لقب نهادن تنقیز بقاف بر جهانیدن توعیز است رت کردن و فرمان دادن تجویز روا داشتن
تعویز به بیابان بردن و مردن تر چیز موزون کردن سخن از بحر رجز گفتن تمییز جدا کردن تحزیز زاندن شتر لبوی آب
تحزیز زخمهای کردن بر شدن را چنانکه بر شد القلای حوا ان است تا ونران تیزباشته ز نیز کاغذ را اهاره زدن و جزیرا صیقل
زدن تعزیز عزیز کردن و قوی گردانیدن تکریز تخت لطر کردن و درهم رسته وارشته تریین گرهانیدن من الموجز تحریز نیک

جنبانیدن

٩

جنبانیدن من باب التفعّل تبرّز برای غایط کردن بیرون رفتن تهلّز و تحلّز مهیا شدن برای کاری تحرّز سامان تحرّز پرهیزیدن
تعزّز تکبّر کردن و بزرگی بر خود گرفتن ترمّز جنبیدن تجز برای آب و استر نشستن تقفّز دست را رنگ کردن تبارز کردن بچیزی
تملّز رهیدن تنجّز حاجت روا کردن خواستن تجوّز از آن فرا گرفتن و در گذشتن و بمجاز سخن گفتن تحوّز و تحیّز فراهم آمدن و جای گرفتن
و بر خویش پیچیدن و از طرفی بطرف دیگر گردیدن تمیّز از همدیگر جدا شدن و طرقیده شدن و پاره پاره شدن تعزّز عزیز شدن و سخت
شدن و تنگ سوراخ شدن پستان شتر تلزّز بهم در رفته شدن عضو در خلقت تعزّز عزیز شدن و سخت شدن و پرهیزکار شدن در میدان
طمع شدن از مرداری و بدان تمرّز مکیدن من باب التفاعل تبارز بروی یکدیگر بیرون آمدن برای جنگ تحافز با همدیگر صلح
کردن تغامز با همدیگر اشارت کردن به چشم تناهز با همدیگر بسوی چیزی شتافتن تنابز یکدیگر را بلقب خواندن تجاوز در گذشتن
من باب التفعلل تحرّز جمع شدن و رفتن لب تهزهز جنبیدن من غیر المصادر تارز قوی و سخت و خشک
تبارز مرد کوتاه درهم رسته تجاویز نوعیست از جامه برد باب السین المهمله من المصادر تعس هلاک شدن تناکس نخست رفتن
من باب التفعیل تدریس با سیر کردن کسی را یعنی پیر پوشانیدن و بعضی پیر در حلو کردن ام آمده تجلیس محکم را کردن و آزمودن تحریس کما معولها
برای زن کیه زائیده باشد طعام ساختن تخمیس پنج گوشه کردن تغلیس یعنی آشامیدن و آزموده کردن و سخت شدن درد تقویس آزمودن
گردانیدن و محکم گردانیدن و بدندان کردن و ناهموار درست گفتن زبان و چاچانکه گویند دندانه دار دست تدلیس عیب فروختی بر
خریدار پوشانیدن تنجیس چرکین کردن و برست چیزی آلوده کردن تدریس ملوس ساختن تشمیس در آفتاب چیزی کردن تخسیس کم شدن
و کاهیده شدن تندحیس پنهان کردن و فلوس فلوس مانند فلوس ماهی پیدا شدن در چیزی تعبیس سخت ترش رو گردانیدن
تعریس با حزب فرود آمدن مسافر تعنیس دریاب شدن دختر در خانه پدر با شوهر تغلیس با فرب کاری کردن بآخر شب بجای
رفتن یا آمدن تفلیس مفلس خواندن و فلوس فلوس مانند ماهی پیدا شدن در چیزی تقلیس دف زدن و خوشنود کردن و استقبال حاکم با دف
و چنگ زدن و مثل آن رفتن و هر دو دست بر سینه نهادن برای خدمت و این معنی آخر از مجمل منقول است تقدیس پاک کردن و بپاکی معبود کردن
و پاک خواندن تلبیس عیب فرو ختن بر خریدار پوشانیدن و بحیلت کاری کردن و آشفته کردن تمجیس مجوسی کردن تملیس نیک هموار گردانیدن
و رهانیدن تجنیس پلیسه کردن تنفیس سخن گفتن تنفیس مراد در دادن رکون تنفیس غم و اندوه بردن و زمان و مهلت دادن تنکیس سرنگون کردن
کردن تورّس بورس رنگ کردن چیزیرا ورس گیاهیست که بزعفران میماند تیبیس خشک گردانیدن توکیس خمیده شدن و ...
گردانیدن تلویس ملک را هالک گردانیدن و شته دراق دن از دست اریشم و غله تکویل بر و دراق دن تخسیس ... تکبیس ...
تاسیس ... تاسیس بنیان نهادن ترئیس مهتر کردن تانیس با یک لفظ ... کردن و ... تانیس ...

ناامید کردن باب التفعل تجرّس روان شدن آب تترّس سپر دار شدن و سپر در خود گرفتن تجرّس سخن گفتن و بناز و نعمت
زیستن تجشّم کم فرامان راه رفتن تحیّس بکار متوسط کردن غنیمت و غیر آن تحیّس نگه داشته شده بر چیزی تحرّس خود را از چیزی نگه داشتن تکلّس بودن
تدنّس چرکین شدن تشمّس در آفتاب ایستادن تطمّس مست شدن و پتره شدن تیمّس روی ترش کردن تعفّس تکبّر کردن توزّس بعورت برون
در اول حال در بیابان چیزی را با آثار و علامات تقدّس پاک شدن تعلّس کلاه بر سر نهادن تلبّس بخانه خود رفتن آهو تمکّس کهلانه رفتن تلبّس
جامه در پوشیدن تلمّس جستجوی کردن از چیزی تجسّس کم پلید شدن تنظّس نیک پاک کردن و نیک اندیشیدن و نیک نظر کردن در کاری
یا در مسئله و نیک تفحّص کردن چیزی تنفّس دم زدن و پراکنده شدن نور صبح توجّس ترسیدن و آواز نرم را گوش کردن تقوّس و توّم شدن
تلبّس زیرکی نمودن تابّس متغیر شدن تحوّس دلیری نمودن و بار در سفر از سفر باز ایستادن او را مانعی از سفر باز ایستادن تحبّس و تحسّس
جستجو نمودن تعسّس شنیدن آواز و طلب کردن و پروی کردن فصل باب التفعّل تجالس با هم نشستن تقاعس باز ایستادن
از کار رتّ رتّ دشمنی کردن تنافس ناهموار شدن بنا و غیر آن تکاوس بر هم نشستن از بسیاری تدارس با هم درس خواندن تنحّس
پس شدن دندان و تابیدن تکنّس با همدیگر به خواری کردن تواس غافلی بر خود کردن تنافس رغبت کردن تدس بکوشه چشم نگریستن
از خشم یا از تکبّر فصل باب التفعلل ترنس بر سر نهادن و ترنس نام کلاهیست دراز تبهنس خرامیدن تکروس فراهم آمدن و در هم
کشیده شدن تعوّس پرشدن و ویران شدن خانه تفطرس سپه‌دار کردن و دکسی کردن تدرس پردار شدن تقلنس کلاه بر سر نهادن تعسّس
بوی کردن و طلب شکار کردن فصل غیر المصادر تیس بز نر تیوس جمع تانیث حرف لغیت در قافیه که میان او و حرف روی
حرف دیگر باشد تراس بر کشیدن کاو ترس سپر تراس و ترس جمع ترس با قلا مهری و شامی تونس طبع و خلق و اصل باب الصاد المهمله
فصل المصادر من باب التفعیل ترشّس به خوشیدن و یک شدن باب التفعیل تخمیص یاری کردن تهریق و تحریق بر همدیگر انداختن
مردم را بجنگ و بر هم انداختن سکان بجنگ تحذیش یک خراشیدن ترعیش لرزانیدن تجبیش جمع کردن ترقیش آراستن سخن و غیر آن و پیا
کردن و سخن چینی کردن و نقطهای سیاه و سفید کردن من القموز تعریش جفت کردن برای رز انگور و برتخته بردن و تخته کشتن بردن و
و بر تلا بردن و بر سقف بردن و بر بر داشتن و بار کردن حز تهویش آمیخته کردن و آمیخته شدن و در فتنه و آشوب انداختن توریش سنک
یا خشت در آفروش کردن و بر بز زبان پریدن مرغ تعویش بهمدیگر در انداختن و دشمنی و کبک کردن تکمیش ثناها نمیدن تفیش موی یا پشم
یا پنبه را در هم کردن تنقیش نقش کردن تفتیش جستجو کردن توّلیش شوریده کردن تولیش بخزدادن ترشیش آب زدن تقشیش اندک
برگ شدن در خشخاش و آشیان کردن مرغ و خشک شدن نان و کره کردن تعزیش فتنه و شر انگیختن و آتش افروختن و جنگ انگیختن
توحیش جامه و سلاح انداختن از ترس تولیش آمیخته شدن و کردهای متفرقه توبیش رت برکی کشیدن دو رفع کردن و نجش کردن.

دینا

و مهیا کردن توریش فتنه کردن میان مردم و در هم انداختن مردم را بدشمنی تفحّش بد دشنام گفتن تحرّش کسب
کردن تمحّش شتاب کردن تحرّش در هم کرده شدن یعنی معوّج شدن بنان و دیگر موی برجهیده شدن کرب و غیر آن ترحّش مانی
شدن زبان و جای آتش شدن تلکّم از کرسنکی و رمیده شدن توقّش جنبیدن تحبّش جمع شدن تحوّش ورشدن تنوّش شوریده شدن
کار تعیّش بحیلت زنده کاما کردن ترشّش بر چکیدن آب با گل تر و مثل آن بر چیزی تمشّش خاییدن آنچه نرم باشد از استخوان و مغز استخوان
خوردن فصل باب التفاعل تناجش در قیمت چیزی افزودن بنیت خریدن تادیگر بخرد و در حدیث است که لا تناجشوا تهاوش
در هم دیگر افتادن سکان بجنگ تناوش برای قرار کردن فایده و غیر آن و برداشتن تناوش بهره و در ایستادن و رسیدن تعایش
هم زنده کانی کردن فصل غیر المصادر تبشّش شادی نمودن تخشخش آواز کردن سلاح و یا جامه یا لی خشک و مثل آن تقعقش
پاره پاره شدن و پوست و پشه تحرّش جمع شدن فصل المصادر من باب التفعیل ترییس استوار کردن درست کردن من الرمح
تخلیس محکم کردن درمانیدن تدلیس در خشان کردن زر ترخیص رستوری بکسی دادن تحریص گوهر زدن تعمیص بر اهن پوشانیدن ترقیص
بر جهانیدن را کودک را و رقصانیدن کسی را تقریص سر انگشتان شتن چیزی را تقریص کوشت در میان سرابه آب برود و انداختن مانک
لک تقلیص بر جستن شدن جامه و لب فراهم آمدن و بالا بر کشیدن و بلند شدن تلخیص روشن و درکار را کردن تخمیص بریان کردن کوشت و مانند
و مثل آن تحمیص آزموده کردانیدن و پاک کردن و پاک کردن تنقیص آواز کردن مرغ بیک را خواندن من الجمل تنغیص ناخوش کردانیدن عیش
توقیص بهیمه های خورد و خشک باتش نهادن توبیص چشم باز کردن بنگه تجبیص و تقمیص عمارت رواج کردن و تجمیص یعنی چشم باز
کردن ریک بچه اهم آمده است توصیص تنگ در نقاب شدن زن چنانکه غیر چشم دیگر پیدا نباشد تمغیص موی از روی بر کندن تخریص بریدن آرد
کشت بر کرد و خوشه را تخمیص خاص کردانیدن تر صاصیص و تلصیص یک استوار بر آوردن عمارت و ترمیص یعنی نیک در نقاب شدن زن آنچنانکه غیر
چشم او پیدا نباشد تخصیص کردن ریک بچه فصل باب التفعّل تحرّص دروغ گفتن تخلّص رهیده شدن تربّص چشم داشتن چیزی را و علم
نگه داشتن برای روز گرانی و در دستور یعنی توقّف کردن در جای اهم آمده است تعمّص جستجو کردن و کاویدن ترخّص آسان فرا کرفتن چیزی را
تقمّص پیراهن پوشیدن تقفّص اسکار کردن تملّص رهیدن تقلّص بر بالا جسته شدن جامه و لب و غیر آن و در هم کشیده شدن تنغّص
بغاین منقوطه ناخوش شدن عیش تنقّص کسی را نقص و عیب کردن تمقّص موی از روی بر کندن تنحّص بجسته را داشتن و بریدن آرد
برکی از خوشه کشت تقصّص از پا رفتن تلصّص دزدی کردن اندک اندک و نکیدن فصل باب التفاعل تقارص نوبت کاری کردن
تحاوص بدنبال چشم نگریستن تکارص بهمدیگر کشیدن چیزی را تراصّ در پهلوی همدیگر ایستادن تقاصّ از همدیگر قصاص ستاندن
فصل غیر المصادر تبصبص دم جنبانیدن سک و چاپلوسی کردن تقعیض

پاره پاره کردن تبغیض دشمن گردانیدن تخفیض فرود آوردن و آسان گردانیدن ترقیق اندک آب در چیزی که آمیختن تعریض پهن کردن و اظهار کردن
وسخن سربسته گفتن و تمام ناگفته گذاشتن را و کتاب را آشفته کردن چنانکه نیک نتواند خواندن و متعرض گردانیدن کسی را برای کاری و طعام
راه آورد بکسی دادن و نشان پهن بر جای را کردن تحریض بر جنگ و غیر آن برانگیختن کسی را و حریص کردن بر چیزی تغمیض چشم فرو چیدن و آسان
گرفتن در معامله و سخن را مشکل گردانیدن تعریض بیک سؤال کردن و رخنه رخنه کردن سر دندانها مانند دندانهای جوانان تقبیض فراهم آوردن و
درهم شکستن و دادن مالی که قابل بالیدن باشد تحمیض اندک کردن چیزی را تمریض تقصیر کردن در کار و بیمار پرستی کردن و بیمار کردن مرغی کسی را تقفیض
سخت جنبانیدن و انگشتان برهم زدن تا آواز دهد تا پدید آید تعریض بکتوب بکاری تمام کردن دیگر مکتوب هر کس بسیار انداختن ترمیض چیزی را
چشم داشتن تقریض بقاف مدح کردن تحویض حوض کردن و گرد چیزی برگشتن ترویض مرغزار کردن و مرغزار شدن و کشتن فراخ کرده گره شتر دیگر
آن همچنین تعویض عوض دادن تفویض کار بکسی گذاشتن و با مهر نکاح کردن تقویض رخنه در عمارت کردن و خیمه برکندن تبییض سپید کردن
تعیین مقیم شدن تیر در شبه دلم کردن تعیین تقدیر کردن و سبب ماندن تحضیض بر انگیختن کسی را بر جنگ و غیر آن تعضیض بخت بودن گرانی
توصیف بیک کومش و نیک خورد کردن تفضیض پراکنده کردن شکستن و نقره کردن چیزی و نقره کار کردن چیزی را
ترمض بسیار آهو کردن در وقت گرمی آفتاب تنقض شکافته شدن تمرض بیماری چیزی روز کار گذرانیدن بمعیشت و اندک از چیزی گرفتن
تبعض بعض بعض شدن تبغض دشمنی کردن تعرض پیش آمدن و بر کوه رفتن و بچیزی در پرداختن و تباه شدن و این معنی از تحلیل
اللغة منقولست تقیض هم در کشیده شدن و رهیده شدن و درهم جسته شدن پوست و بر کاری فرو ایستادن من المجمل تعوض از هم
جدا شدن و شکافته شدن تحیض از نماز باز ایستادن زن از حیض تقیض شکافته شدن و شکسته شدن و مانند شدن تا بیض از هم کشیده
شدن رنگ آن را تا گویند و موج شتر بدیت اولیتر تا ذات از زمین بر دارد تبضض اندک اندک سخن کردن از کسی یعنی استطلاع کردن
از کسی ترضض کوفته شدن تمخض جنبیدن و آبستن در دره پدید شدن تعرض قابل الاهبیدن شدن علف و درنگ کردن و پیش آمدن چیزی را
من باب التفاعل تباغض همدیگر را دشمن داشتن تراکض بهم اسب دوانیدن تعارض همدیگر را پیش آمدن و برابر هم شدن تمارض بیمار
نمودن با بیماری تناقض ضد همدیگر شدن تقاوض هم باز شدن و با هم مشورت کردن تفاوض با یکدیگر مشورت کردن تماحض
همدیگر را در حرص چیزی انداختن و همدیگر را بر چیزی برانگیختن تعاض همدیگر را بدندان گرفتن من باب الافعلال / التفعلل تخضخض جنبیدن آب
و مثل آن ترضرض شکسته شدن ریگ و مثل آن تعضوض خرمای سیاه بیت ... من باب التفعیل من باب التفعل
تبلیط فرش کردن زمین را بسنگ و مثل آن و مانند شدن در رفتار تحنیط مرده را به داروی خوشبوی آمیختن تنشیط باز داشتن از چیزی
و کاهل کردن و خوار کردن و سست رغبت کردانیدن و این معنی آخر از لغات القرآن منقولست تخلیط آمیخته کردن و آشفته
کون درکار

ورقا ذن کردن در کار تسلیط بر گماشتن تسمیط شعر گفتن چنانکه در هر بیت چهار قافیه تمام شده در ده و بعد از آن بر برق قافیه اصلیه شعر گویی
آن قافیها باشد رفته شود و چیزی را بر دوال زین آویختن تسخیط خون آلود کردن تسبیط موزه را بستن بر طریق نمودن شتر ماده و بچه انداختن
گوسفند ماده تعلیط مهار را بر شتر فرو کردن و داغ بر گردن شتر کردن تغلیط در غلط انداختن و بغلط منسوب داشتن کسی را یعنی گفتن که تو غلط کردی
تفریط تقصیر کردن و فراموش و ضایع کردن و ترک کردن و در دکردن ترتیط تورّط بکسی بردن و در فوس داشتن تفریط کو شوردار اوش کردن
چیزی را و لجام بر سر اسب کردن و روحت بر فتیله چراغ کردن تا روشن شود تقمیط کودک را بقماط بستن و قماط در کتاب فی مصادر التنشیط
در آوردن تنقیط نیک نقطه زدن تسقیط و مدو رها موکردن سر و غیر آن و در انجامت گویند را مغط توریط در هلاکت انداختن توسیط در میان انداختن
و چیزی را از میان بدو نیم کردن تحویط دیوار کردن و گرداگرد چیزی گردیدن تسویط دراز دیگن و سخت تا زیانه زدن تنویط چیزی با چیزی در آویختن
تا موی او بنوزد تشییط یعنی تو ترکهات و معنی و در اهان گوشت پختن هم آمده است تعطیط بدرز شکافتن جامه و غیر آن تخییط جامه
دوختن و پیری در چیزی پیدا شدن تخلیط جامه را مخطط با ماش و خطا نیک کردن من باب التفعل تبسط گستاخ وار رفتن
بهر طرف تحفظ بر خویشتن کردن یعنی خود را بداروی خوشبوی کردن تخیط تباه کردن و ناقص عقل کردن و بر بیرت زدن تحمط گردن کشی کردن و غضب
کردن و موج زدن دریا و آواز کردن شتر نر تسخط اندک شمردن بخشش و ناخوشنود شدن و خشم گرفته شدن تسقط سقط کردن یعنی طلب
رخت و متاع زبون کردن و خطا جستن تقسط بخش کردن چیزی را تمغط هر دو دست را انداختن اسب در وقت دویدن تسلط بر کسی دست
یافتن یعنی غالب شدن تشحط در خون خود غلطیدن منقول تثبط از کاری باز ایستادن و درنگ کردن تورط کو شوار در گوش دادن و
کوشوار در گوش در کرده شده تلقط از هر جای بر چیدن تحظ یعنی پاک کردن تمرط و تمعط موی ریخته شدن تشطط شط کردن و بخت
رمیدن شتر تمغط آبه برآوردن توسط در میان چیزی رفتن و میانگی توسط در روی ریخته شدن تشطط شط کردن و بخت کوه بالای شتر
در جای هلاک افتادن و هلاک شدن تغوط جهت غایط کون رفتن تمطط و کشیدن خود را و بازیدن تابط در زیر بغل گرفتن و غیر آن بستن
من باب التفاعل تبالط همدیگر را شمشیر زدن تساقط افتادن تعارط پیش رفتن تمایط از همدیگر جدا شدن تخالیط فراهم آمدن
تهارط همدیگر را دشنام دادن تعاط همدیگر را بر آب فرو بردن تهایط نقص و عیب کردن و دشنام دادن ...
تعقمط بانگ کردن بانگ کم من باب التفعیل تخلیط کارهای ناحق و ناصواب من البالدتور تنواط آنچه در هودج آویزند برای
آرایش تنوط و تنوط مرغیست که آن را بفارسی قرمه گویند و بزبان کیل آید ...
تغلیظ درشت گفتن و درشت کردن تعریظ ستودن تبکرست با بندن تعیظ بسیار بول چیزی را برای کرمای تابستان تبعیط
بیدار کردن من باب التفعل تحفظ یاد گرفتن و خود را نگاه داشتن و آگاه بودن تلفظ بزبان آوردن سخنی و از دهان

و از دهن انداختن تلمّظ زبان بگرد دهن برآوردن تا دهن از طعام پاک کرده شود تغیّظ خشم گرفتن و بانگ کردن خشمناک با رگهای گلو

تقیّظ بسر بردن تابستان تغیّظ بجاری اقامت نمودن در گرمای تابستان من باب المفاعلة تقاعظ زیاده از حد دشمنی کردن با همدیگر تقارظ همدیگر را

ستودن تلاحظ بر همدیگر نگریستن من باب التفعلل تعظعظ پیچیده شدن تیر و غیر آن و بند داران باب التفعیل المعتل فی ...

... تسع نهم شدن و نه یکی ستاندن تبع بعجّ تا و پا روی کردن تبرّغ پرشدن و شتافتن بسوی شر و غضب تفقع و تفقع

در آخر ظاهر شدن از حیض آبستن شدن زن تهاج خفاتی تلّع دراز گردن شدن و دراز شدن و بلند شدن و دراز شدن آدمی توقّع ماندن

در وغن یا در غله و غیر آن ریختن تیع روان شدن آب یا مثل آن در روی زمین و بیرون آمدن قی از دهن و بیرون آمدن از زهر مهابه من باب

التفعیل

التقعید تبدیع کسی را بتدع خواندن یعنی بدعت کننده خواندن تبلیع بر آمدن سپیدی در موی تتبیع از پی رفتن و در پی

دراندن تجدیع سخت بریدن لب یا گوش یا بینی تجریع بیشتر پخته شدن خرما و پاره پاره کردن گوشت و غیر آن تجمیع بسیار جمع کردن و باز

جمع آمدن تخدیع بجاه منقوط نیک کر کردن بجدیع از ... رباز داشتن تهجع در خواب کردن کسی را تخسیع فروتنی کردن تخلیع از جای بر

از جای برکندن و از هم جدا کردن هر دو طرف و بریدن خاف قطع در مستفعل در عروض بحر بسیط در ضرب او دره حاکردن تا مستفعلن

مستفعل شود همین حروف حذف را مخلع گویند تدریع زره پوشیدن تدفیع تخته فقیر و ذلیل گردانیدن و سخت باز داشتن و بر دادن

تذریع سخت رفتن اسب از ختم تذریع بذال منقوط گلوی چیزی کرفتن و دستها جنبانیدن در رفتار و دست بدست اشارت کردن

بشارت دهنده تربیع چهار سو گردانیدن ترجیع آواز در حلق گردانیدن و انا لله و انا الیه راجعون گفتن و تنک بار گردانیدن ترتیع تا باشد

چشم ترصیع در نشاندن جواهر و غیر آن بتاج و یا بکمر و غیر آن ترفیع نیک رانندن شتر ترقیع پاره پاره در دادن جامه را ترلیع پوست

در گوشت جدا شدن و شکافته شکافته شدن دست و پا تسجیع بسجع آوردن کلام تسفیع نیک سوختن گرما رنگ روی مردم را و سیاه گردانیدن

آتش چیزی را تسلیع شکافتن تسمیع معروف و مشهور کردن بندی یا بهبکی و شنوانیدن تشفیع کردن تشییع همت کردانیدن تشییع نعلین را

سمع کردن و سمع در روایت که در نعلین کنند تشجیع دلیر کردن و دلیر خواندن تشریع بآب خوردن نگاه آوردن تشنیع نقاعت کسی دادن تشنیع

زشت گفتن و زشت گردانیدن و عیب کردن و جست شدن تصدیع درد سر دادن و پراکنده کردن و شکافتن تصریع بدو پاره کردن و بسیار

انداختن و با قافیه آوردن مصراع شعر تضجیع تقصیر کردن و نزدیک بغروب شدن آفتاب تضلیع نقشی مخصوص نقش کردن تطبیع

نیک بار کردن و پر کردن حیک و ظرف بجزی و نیک مهر کردن چیزی را تطمیع در طمع انداختن تعمیع بلند و لرزان گردانیدن ترتیب ماشند

سر صومعه تفزیع نزدیک بغروب شدن آفتاب و طعام رنک نزدیک برسیدن تقیع بعادیز منقوط ساختن و مهیا کردن

تقمیع بسیار اندوه و بیعت رسانیدن تقریع بپا بر شدن و چریدن مرغ کردن تقفیع پیرون کردن تقفیع بفاء مقدم و قاف مؤخر

الکستان

الکستان بر هم زدن تا موتا از آن بدید آید تفزیع ترسانیدن و فریادرسیدن و ترس از دل کسی بدر بردن وعده و بدین معنی است قوله تعالی

حتی اذا فزّع عن قلوبهم تقلیع نگاهبانی تقریع ملامت صعب کردن تقزیع بقاف و زاء منقوط بعنی موی تراشیدن تقشیع کفک

بدر انداختن دیگ تقشیع ابر از آسمان و ابر بردن تقلیع پاره پاره کردن و شعر کوتاه گفتن و کفه انداختن آب به دم بهانی را و دراز شان

جدا شدن تقلیع از بن برکندن تقنیع موی کردن خود را بسوی سر باز کردانیدن خروس و غوکاهای بر سر نهادن و مقنعه بر سر افکندن و تازیانه

زدن تکنیع دست و پای بهم بستن و در هم کشیدن چیزی را تلقیع سر چیزی را پوشانیدن و باز گردانیدن حیک تلمیع رنکارنک گردانیدن

تمتیع برخورداری دادن و کابین دادن زن را تمزیع از هم جدا کردن و پراکنده کردن تمنیع سخت منع کردن تنقیع نیک در آب

و مثل آن جنبانیدن من الموج تنزیع سخت کشیدن و برکندن تنطیع درخت را با پوست کذاشتن تا آب بخورد تنبیع بزعفران رنگ کردن

تهزیع سخت شکستن توبیع وداع کردن در میان رفتن بجای و بکذاشتن و پروردن برای اوقات و چیزها در جایها نهادن تا تباه نشود

توزیع باز داشتن توزیع و بخشیدن چیزها میان گروهی توسیع فراخ کردن توشیع پنبه دوازده را پیچیدن توضیع پنبه دوازده را

در جامه نهادن و در جامه پنبه دوازده را دوختن توقیع نامه را نشان کردن و پیکان و تیغ تیز کردن و کمان بردن و ستور را پشت ریش

کردن و در بلیه انداختن و در کار زار انداختن و پایمال کردن راه تولیع نقطهای سپید با نقطهای سیاه و سپید در چیزی پدید آوردن تجویع

کرسنه داشتن کسی را ترویع ترسانیدن تصویع خشک کردانیدن آفتاب کل را و خشک شدن کل تطویع فرمان بردار کردانیدن تنویع

کونه کونه کردن تلویع بسوختن عشق و محبت و اندوه دل کسی را تهویع قی آوردن تسبیع دیوار را کاکل زدن و جنک لا به نمایندن

تشییع از پی جنازه و از پاس فریش و دلیر کردانیدن و هیمه ریزه بر آتش انداختن تا آتش برافروخته شود و آتش لوزانیدن تضییع ضایع و باطل

کردن من باب التفعل تبرّع بخشیدن بغیر واجب تترّع زیرک شدن جوان و بزرگ شدن شرف فتنه تجدّع دکترّع وضو کردن تبتّع

بردی کردن تترّع شتافتن تصنّع عرق ریختن تجرّع فرو خوردن خشم و اندوه و مثل آن تلع سر بر داشتن و کردن برای برافراشتن برجا آنان

تجمّع فراهم آمدن تخشّع و تخضّع فروتنی کردن تخلّع بر کنده شدن و از جا بر آمدن بند دست و پا و غیر آن و یا از هم جدا افتادن در

رفتار تدرّع زره یا جوشن در پوشیدن تربّع مربع نشستن و در بهار جای بودن ترفّع تکبر کردن ترمّع جنبیدن ترتّع بدخوی کردن

و خشم کرفتن تزنّع شکافته شدن تسرّع شتافتن تسکّع سرکشته شدن و رفتن تسمّع گوش به شنیدن چیزها کردن تسلّع شکافته شدن

تشبّع از خود چیزی نمودن کسی که از آن نباشد و خود را زیاده بر حد خود آراستن تشجّع پوشیدن و جست شدن و آشکار شدن تشیّع

دلیری نمودن تشفّع شفاعت کردن تصدّع پراکنده شدن و درد سر آوردن تضمّع خون آلوده شدن تصنّع خود را برآراستن و صنعت

نمودن تضجّع باز ایستادن از کاری و تقصیر کردن و نزدیک شدن بزبان تضرّع زاری کردن تضلّع سیر خوردن و سیر آب شدن

تذریع بذال منقوط بسیار سخن گفتن و بسیار گفتن سخن و بازشکست نمودن و چیزی را دست دراز کردن تطلّع چشم داشتن تهمّع گریستن تقنّع از دو
نمودن تقرّع بر زبر چیزی نشستن و بسیار نشستن شاخ درخت و بهتری زنان قوی را خواستن تقمّع رسیدن تقلّع سخاوت شدن تقیّع فراهم
آمدن تقشّع از هم در شدن ابر و پراکنده شدن جماعتی تقطّع پاره پاره شدن و پراکنده کردن و خلاف کردن دو ال ایستادن تمتّع برخوردار
گرفتن تمنّع استوار و قوی شدن تقلّع نقاف پراکنده شدن تصعّع کوزپشت شدن چنانکه سینه پیش آید و دوش در آمدن و ال را دو تقیّع مکر را
تو در آمدن آمد یا وی مثل آن تقنّع قناعت نمودن و تقنّع برخود افکندن زن مقنعه تکتّع در هم کشیده شدن تلقّع از زنا بای خود در پوشیدن
چیزی و جامه خواب کردن تجمّع جزها در شیر آغشته کردن و خوردن تمزّع بزاء منقوط پاره پاره شدن تخزّع قسمت کردن دو ال ایستادن
از چیزی تطلّع در دور رفتن سخن و بمغز کسی رسیدن تخنّع بلغم از حلق جدا کردن تذرّع لرزانیدن و پاره پاره شدن و شتافتن توجّع
رحم و شفقت نمودن و ناله نمودن ذکر آنکه بسیار تورّع پرهیزکاری نمودن توزّع در جنبیدن چیزی میان گروهی و در جنبیده شدن تولّع فرا
گرفتن و فراخی زندگانی نمودن و فراخ نشستن توقّع چشم داشتن تجوّع گرسنه داشتن تصوّع خشک شدن گیاه و پراکنده شدن چیزی تصیّع
خشک شدن گیاه تضوّع و تضیّع بوی خوش دادن تطوّع چیزی که نه فرض باشد به نیت کردن و فرمان بردن تنوّع نوع نوع شدن تکوّع
من باب التفعّل
ذکر کردن تشیّع دعوی مذهب شیعه نمودن تریّع جنبیدن سراب بیابان من باب التفاعل تتابع پیاپی شدن تدافع از همدیگر
دفع کردن تنازع دشمنی کردن و باکسی چیزی را کوشیدن تراجع با همدیگر باز گشتن ترافع با همدیگر عرضه کردن چیزی را پیش حاکم تسامع خبر را
شنوا گردانیدن تشارع باهم شتافتن تقادع با هم افتادن و پی در پی مردن و پیاپی افتادن و باهم نیزه زدن و معنی اول است
حدیث رسول تحمل الناس علی الصراط یوم القیمة فتقادع بهم جنبتا الصراط تقادع الفراش علی النار تقارع با هم قرعه زدن و باهم شمشیر
زدن تقاطع از همدیگر بریده شدن و همدیگر را بریدن توادع با همدیگر آشتی کردن تواضع فروتنی کردن و ناکس و زبون شدن تبایع با همدیگر
بیع کردن و بیعت کردن تتایع پیاپی در افتادن بدی و شر و بپای در افتادن باد و با نهادن گیاه خشک و ساج افتادن دوش
جنبان شدن شتر در رفتار تسامع با همدیگر رفتن من باب التفعلل تترکع بر زمین افتادن چنانکه دیر برپای آید تذعذع پراگنده
شدن تقرمع آواز انگشت آمدن در حینی که انگشت برانگشت زده شود ترقّع ردی پوشیدن تسلّع زبان آوری کردن و زیرکی و ظرافت
نمودن ترعوع افزایش کودک ترعزع بزاء منقوط جنبیدن تصعصع پریشان و شتر وقت کذشتن در فرو افتادن تضعضع پراکنده
شدن و جنبیدن تضعضع خوار شدن و ویران شدن تقعقع جنبیدن و ویران شدن تلعلع بدریا کردن و باز ایستادن تلعلع
شکسته شدن استخوان و غیر آن و از گرسنگی پیچیدن تجعجع خود را بر زمین زدن از سختی و جمع تعتع جور کشیده شدن تشعشع [illegible] سرآن
[illegible] تقنع نام موضعی تضارع بضم تا و را نام کوهی است و در کنار تبع بچه کاو و یک ساله که در پایان ما در رود و [illegible]

تبع

تبع سایه و یکنوع مرغیست و پادشاهی در یمن و چهار دست و پای جاردار تابع پیرو تبع و توابع جمع و تبع مفرد هم آمده بمعنی تابع تابع و تباع جمع
تبع است عین کهای یک لا کا و ترع شتاب کننده بالای چی اکمه غضب کننده پس از سخن گفتن و ظرفی که پر باشد از چیزی ترع جم تا و را داده مجمع
ترعه است تعازیع کارهای ناحق و سخنهای اراجیف تلع آنکه سر برکرد از کردن بسیار برگردد و ظرفی که پر باشد تلاع جوبهای آب که از بلندی فرود
آمده باشد واو کلمه است تراع دربان تلع دراز تقع تخت توقیع نشان که در مکتوب کنند باب الثانی العین من مصدر مجرد
تلداغ کردن من باب التفعیل تبلیغ رسانیدن و فرو کذاشتن عنان اسب تا خوشتر برود تصبیغ نیک رنگ کردن تفریغ فارغ کردن
ریگ تمریغ در رفتن فرمودن ستور را توزیغ صورت کمان کجم [illegible] تسبیغ [illegible] تولیغ رو داده [illegible] تصویغ نیک
زرگری کردن و آفریدن تبلیغ بمعنی تصدیع است من باب التفعّل تبلّغ روزگار گذرانیدن باندک چیزی و اکتفا نمودن بچیزی و بحث [illegible]
علت و غیر آن تملّغ احمقی نمودن تفرّغ مرا عیش کردن تولّغ در پی رفتن تغشّغ بسیار شدن سپیدی در موی و غلبه شدن چیزی در رفتن
در چیزی تمرّغ در خاک غلطیدن تبوّغ و تبیّغ برشدن خون و در جوش آمدن کما قال النبی علیکم بالحجامة لا یتبیغ بأحدکم الدم تزیّغ [illegible]
زن من باب التفعلل تسغسغ در خاک ورزیان در رفتن من باب التفاعل ترواغ با همدیگر رست برد نمودن ترایغ میل کردن
باب الثانی الفاء مصدر ثلاثی مجرد تلف هلاک شدن تواف طوف کردن حقی کرد برآمدن ترکاف جهانیدن آب و غانه تراد[ف]
از پا در آمدن من باب التفعیل تثقیف راست کردن نیزه تحریف نیک راندن و تمام مرو بردن چیزی را تکلیف ما لا یطاق کسی را [illegible] کردن
و نیک اندیشیدن تجدیف بجیم کافر نعمتی کردن و اندک شمردن نعمتی که خدا داده باشد کما قال النبی لا تجدفوا نعم الله تعالی
تحریف بکر دانیدن سخن و محرّف کردن قلم یعنی تیز تر تراشیدن آن و تجدیف [illegible] مهیا کردن تخفیف [illegible] سبک [illegible]
تخریف خرف خواندن یعنی پیر فرتوت کم عقل شدن تخصیف نیک بهم چسبانیدن و بر هم نهادن و نیک دوختن کفش و موزه و مثل آن تخلیف
وا پس گذاشتن تذریف بذال منقوط زیاده شدن تردیف ردیف پای در آوردن ترصیف نیک پای برتر پیچیدن و نیک سخن در پیوستن و نیک بر هم نهادن
سنگ و خشت در بنا کردن ترعیف خون از بینی آوردن تسجیف بجیم پرده فرو گذاشتن تسخیف تنک گردانیدن تسقیف خانه را سقف
کردن تسلیف پیش فرستادن و طعام نهاری دادن تشریف بزرگوار گردانیدن تشنیف بنون گوشوار در گوش کردن تصحیف خطا کردن
در صحیفه تصریف سخت گردانیدن و خرما خوردن و شروع کردن کسی را در کاری و از خود گذشتن ترتیب و نوع نوع کردن و جدا کردن
بعضی نوع از بعضی تضعیف دو بالا کردن و افزودن کردن و ضعیف خواندن تطفیف اندک طعام خوردن چنانکه از طعام سیر نشود و از طعام
خود چیزی گرفتن برای کسی تعریف شناسانیدن و خوشبوی گردانیدن و بعرفات ایستادن تعطیف مهربانی گردانیدن و نیک در ادا کردن
یعنی نیک خم کردن تعقیف کوژ پشت کردن و خم کردن سخت تعنیف سرزنش و ملامت کردن تغلیف چیزی را نیک در غلاف و غالیه

آمیختن تهذیب سخن رنگ آختن و بخت دشنام دادن تعقیف نیک نکوستن تنکیف گرد فرو گرفتن و گرد چیزی در آمدن تکثیف نیک
و ابرون و تمام بر راه بردن تکلیف رنج بر نهادن بر کسی تلقیف سخن در زبان کسی انداختن تلحیف در کنارهای جامه افکندن
تثقیف نیک برابر کردن تنشیف کفک برآوردن و کفک برآوردن شیر تندیف پنبه زدن تصفیف بهم کردن و معقوبه بر کسی
افکندن تشریف بزرگ کردن تطلیف کوشوار در گوش کسی کردن و چکانیدن آب و مثل آن توحیف بجای غیر منقوط کردن شتر را
و بعصا زدن و خود را بر زبان زدن توظیف وظیفه نهادن توقیف واقف کردن و موقف حج ایستادن و بجای واداشتن در دست
و رنجن عاج در دست کسی کردن تجویف میان تهی کردن تخویف ترسانیدن تسویف کار در پس انداختن و کسی را مالک خود ساختن توقیف
جامه برد و با خطهای سفید بافتن و تنک و باریک بافتن برد تطویف طوف فرمودن و طوف بسیار کردن تنویف نیک زدن و جلاد
تکویف بکوفه رفتن تحییف بجای غیر منقوط از کنار چیزی گرفتن و کم کردن آن تزییف زبون و ناچیز کردن تصییف بجای اندر افتن
چیزی برای تابستان تلنیف زیاده شدن تضییف کسی را فرود آوردن برای مهمان کردن تعییف میل کردن از چیزی و بدل کسان
تحقیف خنک کردن آب برابر کسی ستور را پاشیدن تخفیف سبک کردن تذفیف زود کشتن مجروح و خسته را التطفیف کم
کیل تلفیف نیک در هم پیچیدن تأفیف اف گفتن تأثیف دیگ پایه کردن برای دیگ و دیگ بر دیگپایه نهادن
تألیف جمع کردن و آمیختگی و برابر کردن تانیف کنار چیزی من باب التفعل تحرّف چیزی را بر نیل فرا گرفتن تحنّف جامه
بر پوشیده و جامه کهنه پوشیدن تحرّف میل کردن و برگزیدن تخشّف لکم شدن تخفّف برابر آن راه رفتن ابر است
ترین دین کردن و بهترین دین ایستادن و خود را خسته کردن تخلّف واپس ایستادن تخلّف بودن ترشّف بزاء منقوط رفتن
و خوبیده بروی زمین تزلّف نزدیک شدن و آهسته رفتن زنزدیک شدن تعرّف مکیدن و خوردن تسقّف بسم ساختن چیزی در سع
تشرّف بزرگواری جستن و بر بالای چیزی شدن تشنّف در گوش وگوشوار در گوش کردن تعرّف شروع در کار کردن و ستاندن
و حیله نمودن تصلّف لاف زدن تعرّف زدن تظرّف نو کردن و اطراف چراگاه را چریدن و برگ رزهای زمین
ربودن مردم و دیگر تظرّف زیرکی نمودن تعرّف بحرف کاری نمودن و نگو شناسانیدن و پرسیدن تعفّف پرهیزگاری کردن
تعلّف به علف کردن و فم شدن و در در بر خود افکندن تعنّف بعنف و بجای غیر منقوط شکسته شدن و میل کردن و بخشیدن تقصّف
بقا غیر منقوط شکسته شدن تعلّف بوی خوش بکار بردن تعرّف بزاء منقوط و پست درافکو شدن و چرخ تقشّف
قوت اندک و بجامه درشت و زشت بسر بردن تکشّف برهنه شدن تکلّف رنج چیزی کشیدن و از خود چیزی نمودن که از آن
اندیشه تکفّف گرد گرد چیزی در گرفتن تلطّف نرمی و مهربانی و نیکویی کردن و لطیف چیزی آوردن و جامه کردن و باریک

دیدن

14

دیدن کشتن و تعطلف و لیلطلف تلطّف روزی را فرا گرفتن کرد و زر فرا کوز نهادن یعنی صرار معاد رما خورد
تلهّف اندوه خوردن و اندوه نمودن تنشّف در خود چیدن تلحّف دواج کسی کردن و جامه را بر خود گرفتن تلحّف چشم پوشیده
و نابدید شدن جای تخضّف بر وی تیم شدن و معقوبه برابر افکندن و مذمت کردن تترّف بتاء منقوط بناکی نمودن تطفّف بجای غیر منقوط
کوشوار در گوش کردن توزّف آهسته رفتن و نزدیک گام نهادن و رفتار روشن چیدن توسّف پوست دهشتن توقّف درایستادن
تکفّف چشم داشتن تکوّف گرد و مستدیر شدن و جمع شدن و مهتر شدن با اهل که تجوّف در میان چیزی در رفتن و میان تهی شدن تکوّف
و تحیّف از کناره چیزی نقصان کردن تخوّف ترسیدن و کم کردن کردن و یاد کردن علی تخوّف تشوّف آراستن زن خود را و برافراشتن
بر چیزی نگریستن و چشم داشتن تعطّف کوبیدن تعیّف میل کردن در جانب بطرف چپ و بطرف راست و میل کردن چیزی بجانب تصیّف
تابستان کردن تضیّف میل کردن و مهمان کسی شدن و تابع شدن و جمع شدن بد و معنی اخیر از مجمل اللغة منقولست تعفّف پرهیزکار
نمودن و آشامیدن عفافه یعنی بقیه شیر که در پستان باشد تلقّف کف از طعام خوردن تکفّف فوله بر جامه چکیدن تألّف چیزی
من باب التفاعل
در آمدن و بجای ایستادن تأنّف اندوه خوردن تألّف دست بدست آوردن و باهم آمیخته و پیوسته شدن من باب التفاعل
تحالف میل کردن تآلف باهم سوگند خوردن تخالف باهم خلاف کردن ترادف شدن پیاپی و در پی همدیگر نشستن و هم اسب شدن
تزاحف یک بهم در بردن و نیک برهم نهادن و در برهم ایستادن تعارف همدیگر را شناختن تعاطف با همدیگر مهربانی کردن تقاذف
بهم انداختن و بهم انداخته شدن و دور شدن و تیز دویدن اسب و همدیگر را دشنام دادن تناطف با همدیگر را کشتن تکاثف درشت
و ستبر شدن و در هم رفته شدن تکاتف عیب همدیگر را ظاهر کردن تکاتف آهسته خندیدن تناصف با همدیگر انصاف دادن تواصف
با همدیگر وصف کردن تواقف باهم ایستادن تکاتف با همدیگر شمشیر زدن تشاف آنچه در ظرف باشد از آب و مثل آن تمام خوردن تضاعف
با همدیگر صف زدن تداف بدست همدیگر نشستن تضافف مردم بسیار جمع شدن بر سر آب تضایف یکدیگر شدن رود خانه از هر دو طرف
صید شکار و نزدیک پهلوی چیزی شدن من باب التفعلل تزحلف دور گردیدن و خزیدن توف با یا نمودن اثر از جستی ابر آمد
تعلف ملا شدن تجعف جانم حکشدن جامه تعطرف تکبر کردن من غیر المصادر تقدیر کنا خن
دکان به معنی اثاث اف کونه یکی که از او سکدل شده باشد یا اسم فعل است بمعنی یعنی سکدل اپام
برکه استوار بر آب اندر زند تکاصف جمع ترتیف کی رمن ثرج المؤخر باب القاف مع الف من المصدر بلا جرد
توق آرزومند شدن تاق بر خواه شدن و پر خشم شدن و پرسان حلب از چیزی تقعاق بیهوش شدن توفاق و
تیفاق موافق شدن دم فرو بردن و آخر بانگ کردن چیزی من باب التفعیل تحدیق در نگریستن نیک نگریستن

تحریق سخت سوختن ۲ مرشدن مرغ و مور برتر شدن تحمیق احمق خواندن تخریق نیک دریدن و بسیار دروغ گفتن تخلیق تمام آفریدن
هموار کردن و برزاور کوهیدن و تحلوق آمیختن چیزی را و تحلوق در روایت خوشبو تدنیق دوا در چشم و روغن چرب کردن و بلوی فرو ریختن چشم و الم
نثار کردن بر و برزدیکیدن آفتاب فرو رفتن ترنیق برای برغاله کوچک بینه ساختن ترشیق ایستادن و تیز کردن و روغن چرب کردن دست بستن
در کار یا درشتی یا در بدن و خواب چشم و خواب در چشم درآمدن و زاییدن بز را چشم درآمدن ترهیق بسیار شدن مهمان نزد کسی و تهمت نهادن
و کمان بر کسی بردن ترنیق موی بر سر شدن ترزیق چالانیدن و دوال بردن شتر پالان خوز را از پشت تفریق کسی را مزدی نسبت کردن تذریق آب
شیر با آب تشریق گوشت قاق کردن با آفتاب بطرف مشرق رفت گوزدانستن و با درودن و رست کردانیدن و در زاینجا صدقت رهای صدقه ستاندن
تعلیق اندک کردن بخشش ترمیق چیزی را زدن چنانکه آواز کند و با مهابرم زدن مرغ و جنبانیدن بال در حرکت و مثل آنکه زرد و شراب با آب آمیختن و رز
ظرفا بظرف دیگر کردن شراب و شتر را از چراگاه بچراگاه دیگر بردن تطلیق بربند کار آمدن شمشیر و موافق کوهیدن چیزی را بچیزی و درست بر هم نهادن
آویسان آن بوقت رکوع و رسانیدن ابر باران را بهمه زمین و هر درست و هر دو پا یکبار بر زمین و یکجا نهادن اسب و دیدن تطرق نزدیک
شدن مرغ بجایه کردن و نزدیک شدن بزاییدن و راه باز دادن کسی را و باز داشتن شتر را از کیا و جز آن در کار کردن حق کسی را اولا و پا
رز آن اقرار کردن بآن و سرکین انداختن تطلیق طلاق دادن زن تعتیق کهنه شدن تعریق دو شدن و شراب با آب اندک آمیختن و عضو را
با گوشت کردن و دلو را پر آب کردن و عرق کردن تعلیق در آویختن و عاشق کوهیدن تعمیق ژرف کوهیدن و اشعار گفتن تغریق غرق
کردن و کشتن تعلیق درجامه بستن تعتیق و تعلیق شکافتن تغییق فانق خواندن ۲
جدا کردن و پراکنده کردن تمریق برا و غیر منقوطه رودکاشتن تنبیق جرب کردن برتیب تلفیق بهم آوردن و مطابق کردن و دروغ و باطل گفتن
تمزیق برا منقوطه دریدن و پراکنده کردن تمزیق نا استوار کردن ۲ کل سرخ رنگ کردن و بشتاب نوشتن و بستن
خوردن و با نیزه زدن و مثل آن تنزیق اسب را برجهانیدن ۲ رفتن موش یعنی در سوراخ رفتن ۲ بنظم آوردن
سخن و لقب نون آوردن چیزی تطلیق کمر در میان کسی بستن تمسیق نوشتن و نقش کردن ۲ نوشتن
در آهسته بار کردن و هموار کردن و یکریه درخت کاشتن ۲ استوار کردن و استوار کهن شدن وکی ۲
من الفعال تورنیق برگ برآوردن درخت توثیق گوشت بسیار قاق کردن توفیق برادر کوهیدن و موافق کوهیدن اسباب ترویق
صافی کردن شراب و غیر آن و تمام تاریک شدن و پرده ها از بوریا و غیر آن درب بقف خانه کشیدن چنانکه سقف خانه پوشیده کند تزدیق
نقش کردن بسیاب و غیر آن و درست کردن و نیکو کردن تسویق یکراه راندن تشویق آرزومند کوهیدن و طوق در کردن نهادن و تکلیف
کردن و فرمان بردار کوهیدن ۲ کار رشت کردن و از کار دادستن و از کار ایستادن ۲ بنای منقوطه مختلف کرای
شدن

رای شدن و آشفته رای شدن موبیق را وی کردن تزبر زه کمان نهادن و بچه شتر را شیر دادن و در دهان حلیق ناقه یکی عت و آن را فرز ماست
تلویق جز کردن و نرم کردن ۲ تویق رم کردن قدر وریافت فرمودن اورا تعفیق تنگ کردن و کار بر کسی تنگ گرفتن
تحقیق حقیقت کردن و حقیقت دانستن و استوار کردن جامه تزفیق بزای منقوطه از طرف پوست کندن تدقیق باریک کردن و باریک کو فتن
ترقیق تنک کردن و نیکو بودن سخن ۲ تحت سگافتن و نیک بیرون آوردن تادیق کار مکروه و مشقت بر کسی نهادن
تاریق بخواب کردن من باب التفعل تشقق سخت ریخته شدن آب تحمق احمقی نمودن تخرق لوحه شدن تحلق حلقه حلقه نشستن
مردم و حلقه حلقه شدن تخرق دریده شدن و رخنه سوراخ کردن و دروغ گفتن و فراخ بخشش کردن تخلق خوی کسی گرفتن و دروغ گفتن
و خلوق بر خود کردن و آن در روایت خوشبوی تدفق سخت ریخته شدن آب ترفق نرمی کردن و یاری کردن و همراهی کردن ترنق خرد
تسلق بر دیوار شدن تشدق لب پیچیدن در سخن گفتن تشرق در روی آفتاب نشستن تصفق تمام روز از صبح تا شام شراب خوردن تصدق
صدقه دادن تصلق آواز سخت کردن زن در وقت پدید شدن در زه تطرق راه گرفتن و چیش خوردن من شرح المؤجز و نقض
کردن کسی را تعرق گوشت از استخوان بردن تعشق عشق نمودن و عاشق شدن تعلق چنگ زدن بچیزی در آویختن تمق
در چیزی تفتق کشاده شدن و شکفته شدن تفرق جدا شدن و پراکنده شدن تفلق شکافته شدن تفنق بناز و نعمت زیستن مارق
تنگ شدن تأبق در پرده شدن و در پوشیده شدن تالق درخشیدن مالی نیکو نگریستن در کاری تا آنرا نیکو کرده شود و بتعجب نگریستن
تمزق دریده شدن و پراکنده شدن تمطق زبان بکام زدن از خوشی طعام تمهق تشاییدن شراب و غیر آن تملق
چاپلوسی کردن و دوستی نمودن من الصحاح تنطق نگریستن و سخن گفتن توثق استوار شدن تذوق چشیدن تسوق بازار جستن و خریدن
و فروخت کردن تشوق آرزومندی کردن تعوق باز ایستادن تطوق طوق در گردن خود کردن تنوق نگریستن در کاری تفوق
بالا نشستن جستن بر کسی تضیق تنگ شدن تحقق درست شدن ترفق رحم و بخشایش نمودن تشقق شکافته شدن تعمق جای نرم استوار
خاییدن و مغز از استخوان بیرون آوردن و خوردن و آشامیدن چیزی اندک اندک و رسانیدن من باب التفاعل
تحامق احمقی بر خود کردن با احمقی ترافق همراهی کردن و باهم یار بودن تسابق با یکدیگر پیشی گرفتن تصادق باهم راست
گفتن و دوستی داشتن تصافق با همدیگر بیعت کردن تحاقق بهم ساییدن تلاقی بکسر قاف که در قرآن اصلا تلاقی بلم است یا را الکتبه
خفت دلالت کسره بر وی حذف کرده شد تطابق اتفاق کردن و موافق همدیگر شدن تلاحق بهمدیگر رسیدن تواثق با همدیگر
استواری کردن در چیزی تواهق با همدیگر رفتن توافق با همدیگر موافقت کردن تضایق تنگ شدن و بتنگ آمدن تحاقق با همدیگر
دشمنی داشتن تشاقق با همدیگر خلاف کردن من باب التفعل تحدیق ایستادی و بر زبان نمودن کسی را زیاد از آنچه در وی باشد